

گیرودار گذشت ، و مردم افغانستان درین مقاومت‌های عظیم ، بمردانگی از استقلال خود دفاع کردند ، ولی دین اسلام را هم بتدریج پذیرفتند . درین اوقات ولایت گندهارا از کابل تا پشاور و ویند کندر دریای سند و تکیسیلا کانون مدنیت و صنعت گریکوبود یک بود ، و معابد بزرگ بودائی و برهمنی اندرین سرزمین وجود داشت .

مآخذ: فتوح البلدان البلاذری - طبری - چچ نامه - تاریخ سیستان - الاصابه - افغانستان بیک نظر - جغرافیای تاریخی ایران - دائرة المعارف اسلامی - فتوحات عرب در آسیای میانه - خلافت از قلم میور - معجم الانساب زمباور - تاریخ یعقوبی - الکامل ابن اثیر - البلدان یعقوبی - زین الاخبار گردیزی - مجمل فصیحی - سی - یو - کی هیون تسنگ - راجه ترنگینی کلپنه - تاریخ هند ایلیت - تاریخ افغانستان ۱-۲ - کتاب الهند - مروج الذهب - مادر زبان دری - طبقات ناصری - تاریخ سندنودی .

عصر عباسیان

(۱۳۲-۲۰۵هـ)

یکصد و سی سال دوره اسلامی خلافت راشد و امارت اموی با کشمکش و جنگ در افغانستان سپری شد ، و مردم این سرزمین اولاً مخالف بسط اقتدار سیاسی و لشکری دولت عربی بودند ، و ثانیاً در اختلاف بنی هاشم و بنی امیه ، طرفداران آل هاشم بودند ، و بعد از آنکه اسلام را قبول کردند ، و سلاح از دست گذاشتند ، همواره فرصت می طلبیدند ، تا خلافت را به بنی هاشم انتقال دهند ، و در ضمن این انقلاب ، استقلال و اقتدار خود را نیز باز قایم سازند .

چنانچه یکی از رجال معروف خراسان عبدالرحمن مشهور با بومسلم مروزی (متولد ۱۰۰هـ) بن بنداد هرمزد از مردم ماخان سه فرسخی مرو ، پیشوای این دعوت گردید ، و بسال (۱۲۴هـ = ۷۴۱ع) بعمر ۲۳ سالگی بکوفه سفر و با امام ابراهیم عباسی در مکه دیدار کرد ، و مردم را به تأیید دعوت آل عباس بخواند ، بعد از بازگشت این سفر به (۱۲۹هـ = ۷۴۹ع) در ولایات شمالی افغانستان از مرو تا طخارستان مردم را بدور خود فراهم آورد ، و خلافت آل عباس را اعلان کرد ، و بیرق سیاه را که آیت این دعوت بود برافراخت ، و در لشکرگاه خود آتشی عظیم برافروخت ، و خور را بلقب «شهنشاه» نامید . حکمران اموی خراسان نصر بن سیار را با بومسلم مکارحتی شدید روی داد ، و مروان اموی بسال (۱۳۱هـ = ۷۴۸ع) سر ابراهیم امام را در انبان چونه پیچیده و او را بکشت ، و برادرش عبدالله سفاح بکوفه بگریخت ،

«۹۸»

ولی ابومسلم از خراسان پیش رفت ، و بالشکریان خراسانی بکوفه داخل گردید ، و بسال (۱۳۲هـ) در مسجد جامع کوفه خطبه را بنام عبدالله سفاح عباسی فرو خواند ، و انقراض دولت امویان را اعلان کرد ، و بعد از انجام این امر مهم و بنیادگذاری خلافت آل عباس به مرو بازگشت ، وی تا (۱۳۵هـ = ۷۵۲ع) خراسان را تنظیم داد ، و ماوراءالنهر را نیز تسخیر کرد ، و بسال (۱۳۶هـ) با جلال و جبروت شاهانه عازم مکه گردید ، ولی خلیفه منصور دوانیقی برادر سفاح از شخصیت عظیم ابومسلم بترسید ، و او را در سال (۱۳۷هـ = ۷۵۵م) بعمر ۳۷ سالگی بکشت و خراسان را اندر امیراطوری عباسیان نگه داشت ، ولی در همین سال کانون برافروخته ابومسلم باز به اشتعال آمد ، و فیروز سنباد زردشتی از قریه اهر وانه غرب هرات با صد هزار لشکر به خونخواهی بومسلم و تحصیل استقلال ، بر ضد عباسیان قیام کرد ، و بطرف غرب تازی و طبرستان پیش رفت ، خلیفه عباسی ، منصور ، جهور بن مرار عجلی را بجنگ وی با قوای عظیم سوق کرد و سنباد اندرین نبرد گاه با شصت هزار پیروان خود کشته شد ، حرکت دیگر خراسانیان در سنه ۱۴۹هـ بقیادت برازنده در تحت شعار رایت سپید بود ، که خلیفه منصور پسر خود المهدی را بدفع آن گماشت ، و قوای برازنده را از بین برد و خودش را در میدان پیکار بکشت و ایسن هزیمت روز دوشنبه ۶ ربیع الاول ۱۴۲هـ بود ..

بسال (۱۴۴هـ = ۷۶۱ع) مردم بست و قندهار نیز بر خلاف منصور شورش کردند و با زهیر بن محمد ازدی حکمران سیستان جنگ سختی نمودند ، و باز در (۱۵۰هـ = ۷۶۷ع) استاد سیس هروری از بادغیس با اتفاق حریش سیستانی برخاست ، خلیفه ۲۴ هزار لشکر را با خازم بن خزیمه بدفع او فرستاد ، و عمرو ، و ابی عون پسران قتیبه نیز بحکم خلیفه از طخارستان برو بتاختند و در حدود ۷۰ هزار پیروان سیس را بکشتند و خود او را اسیر گرفتند که در بغداد کشته شد و مرجله دخترش را هارون بزنی گرفت ، که مادر مامون بود ، بسال (۱۵۱هـ) شهر زرنج نیز شورش کرد ، و مردم سیستان بقیادت پیشوایان محلی خود محمد بن شداد و آذرویه بن مرزبان زردشتی بر ضد خلیفه منصور جنگیدند ، و والی سیستان یزید بن منصور خلیفه را مغلوب کردند ، بعد ازین بسال (۱۶۱هـ = ۷۷۷م) مرد دیگری مشهور به مقنع بنام هاشم بن حکیم از دیه کازه مرو برخاست ، و جماعتی را بنام سپید جامگان در هرات و بادغیس و مرو بدور خود فراهم آورد ، و به ماورای آمو گذشت ، و همدرانجا با ۳۰ هزار نفر

پیروان خود از طرف قوای عباسیان محو گردید ، (۱۶۳هـ) و هم در حدود (۱۶۰هـ ۷۷۶م) یوسف البرم در خراسان برخاست و در میمنه و مرغاب و پوشنچ علم شورش افراشت ، ولی در جنگی بدست یزیدبن مزید حکمدار خراسان اسیر گشت و در بغداد کشته شد .

درجبهه سیستان در عصر سفاح یکنفر بستی که بو عاصم نام داشت امیری سیستان را بدست گرفت ، از طرف دربار عباسی ، سلیمان کننی از خراسان آمد و بو عاصم را از بین برد ، و در بست هم با رتبیل جنگ کرده و او را بشکست (۱۳۸هـ ۷۷۵ع) ولی با مردم سیستان بقیادت حصین بن رقاد بسال (۱۴۱هـ ۷۵۸ع) شورش کردند ، از طرف منصور عباسی اولا هنادی السری و بعد از آن در (۱۴۶هـ = ۷۶۳ع) خال المهدی یزیدبن منصور بحکومت سیستان آمد ، ولی پس از چندی واپس باز رفت ، و عوض وی معن بن زایده بسال (۱۵۱هـ = ۷۶۸ع) بسیستان آمد و تارخچ (وادی ارغنداب) پیش رفت ، و در جنگی که بارتبیل کرد ، داماد او را که (ماوند - یا ماوید) نام داشت باسی هزار لشکرش اسیر گرفت و به بغداد فرستاد . ولی بسال (۱۵۲هـ) مردم سیستان شکم معن را دریدند ، درینوقت شورش خوارج در سیستان شدت داشت و بسال (۱۵۹هـ = ۷۷۵ع) حمزه بن مالک از طرف خلیفه مهدی به سیستان آمد ، و نوح خارجی سیستانی را مستأصل کرد ، دیگر از وقایع مهمه سیستان امیری تمیم بن سعید است ، که از دربار مهدی بسال (۱۶۹هـ = ۷۸۵ع) بسیستان آمد ، و بر بست و رخی لشکر کشید ، و بارتبیل حرب کرد ، و برادر او را اسیر گرفت و بعراق فرستاد .

اما در عصر هارون الرشید از سال (۱۷۱هـ ۷۸۷ع) جعفر بن محمد طوسی و بعد از او عباس بن جعفر در سال (۱۷۳هـ) حکمرانان خراسان بودند ، و با زدر سال (۱۷۴هـ) خالد الغطریف و بسال (۱۷۶هـ) حمزه بن مالک بامیری خراسان مقرر شدند ، و بسال (۱۷۷هـ) فضل بن یحیی برمکی بلخی از دربار بغداد حکمران خراسان شد ، و درینجا لشکری قوی را به نام لشکر خراسان تشکیل داد ، که عدد آن به نیم میلیون میرسید ، و نفوذ بزرگی را کسب کرد ، و بسال (۱۷۹هـ ۷۹۵ع) از خراسان به بغداد برگشت وی بقوت مردم خراسان یکی از صنادید دربار عباسی گردید ، و همین خانواده معروف بر مکیان بلخی از اولاد یحیی بن خالد برمکی بودند ، که در عصر هارون الرشید دو نفر پسران او فضل و جعفر به وزیری دربار عباسی رسیدند ، ولی بالاخر در بار خلافت از نفوذ عظیم شان

بترسید ، و چون خراسانیان همواره برای تحصیل استقلال قیامها می کردند ، بنا بران هارون الرشید این خانواده بزرگ را که زمام اقتدار تمام دولت عباسی بکف گرفته بودند ، به کشتار عام مستأصل ساخت ، (۱۸۷هـ = ۸۰۳ع) .

بعد از امارت فضل برمکی ، علی بن عیسی بن ماهان بسال (۱۸۰هـ) و باز هرثمه بن اعین بسال (۱۹۱هـ) و عباس بن جعفر بسال (۱۹۳هـ) امیران خراسان بودند ، اما در سیستان به سال جلوس هارون شورش افتاد ، و کثیر بن سالم حکمران عربی به بغداد گریخت ، بعد از او عثمان بن عماره سیستان را مطیع کرد ، و با رتبیل در رخی جنگ نمود ، و با بشر بن فرقد و حصین سیستانی که با سواران خود در بست و سیستان سر برداشته بودند ، جنگهای سخت کرد ، و بعد از او بسال (۱۷۶هـ = ۷۹۲ع) داؤد بن یشر سیستانی امیر سیستان شد ، و دربار خلافت مجبور گشت ، برای فرو نشاندن نوایرفتن ، از لیاقت خود سیستانی کار بگیرد ، داؤد نخست حصین را از بین برد ، و سیستان را رام کرد ، ولی برای اینکه داؤد در نیمروز کسب نفوذ نماید ، بزودی او را موقوف داشتند ، و عوض وی بسال (۱۷۸هـ) یزید بن جریر بحکمرانی سیستان گماشته شد ، این شخص برزابل و کابل بتاخت ، و بعد از او بسال (۱۸۲هـ) عیسی نام حکمران سیستان تا کابل پیش رفت .

دیگر از حوادث بسیار مهم این عصر اینست که بسال (۱۸۲هـ) در سیستان پهلوان ناموریکه امیر حمزه بن عبدالله سیستانی (از نسل زو طهماسب) باشد ظهور کرد ، این شخصیت نابغ به پیروی رجال استقلال طلب سابق خراسان ، ولوله آزادی درین سرزمین افکند ، و عیسی بن علی حکمران هارون الرشید را براند ، و برزنج تصرف جست ، و به تعقیب عیسی تا هرات و پوشنچ پیش رفت ، ولی عیسی او را واپس به سیستان عقب راند ، حمزه در نیمروز قوای تازه دم فراهم آورد ، و باز برنشاپور حمله کرد ، و جنگهای صعوبت نمود و بسال (۱۸۸هـ) بسیستان باز گشت ، چون ظهور این پهلوان نیروزی تزلزلی در بنیان اقتدار عباسیان افکند ، و باز خراسانیان و نیمروزیان صداهای فلک شکاف استقلال طلبی را بلند کردند ، بنا بران بسال (۱۹۳هـ = ۸۰۸ع) خود خلیفه هارون الرشید به خراسان آمد ، و حمزه باسی هزار لشکر جرار بطرف نشاپور حرکت کرد ، ولی چون در ربیع الاخر سال (۱۹۳هـ) خلیفه در طوس خراسان از جهان رفت ، حمزه با بازماندگان عزادار عباسیان جنگی نکرد ، و بسیستان

بازگشت ، و بطرف بلوچستان و سندمارش کرد ، و بقتوح زیاد نایل آمد ، و بسال (۸۹۹ = ۸۱۴ع) ازین سفر باز آمد ، و بسال (۲۱۳هـ) کشته شد ، در حالیکه داستان رادی و پهلوانی او تا قرن ها زبانزد مردم بود ، و بحیث پهلوان ملی شناخته میشد ، و به پیروی او حرب بن عبیده از بست خروج کرد ، وی از اهالی خاش سیستان بود ، و تا (۱۹۹هـ) با حکمداران عباسی نبردها کرد ، و کانون آزادیخواهی را گرم داشت ، و بعد از آن حکام عباسی بسیستان می آمدند ولی اقتدار حقیقی بدست آل ظاهر افتاده بود .

اما از خاندانهای مقتدر افغانستان که با ابومسلم خراسانی در تشکیل خلافت آل عباس همراهی کردند ، سوریان غور بودند ، که بقایای همان خاندان ماهوی سابق الذکراند ، ازین دودمان شنسب بن خرنگ در اواخر امویان در جبال غورامارت داشت ، و پسرش امیر بولاد در حدود (۱۳۰هـ ۷۴۷ع) با ابومسلم در حرکات خراسان همنوا بود ، که تفصیل آن در شرح حال غوریان داده خواهد شد .

ماخذ: طبری - البلاذری - تاریخ سیستان - طبقات ناصری - پنه خزانه - یعقوبی - تاریخ برامکه - البرامکه - انسکلوپیدی اسلامی - ابن اثیر - خروج الذهب - معجم الانساب - زین الاخبار گردیزی - افغانستان بعد از اسلام ج ۱ - الکامل ابن اثیر - مجمل فصیحی - ابن خلدون .

احوال اجتماعی و مدنی افغانستان

در دوره اموی و عباسی

چنانچه در فصول گذشته خواندید ، در عصر خلفای راشدین و امویان مکرراً مردم خراسان از هرات و مرو و سیستان تا زابل و کابل و تخارستان بارها برخلاف بسط اقتدار سیاسی عربی شوریدند ، کابلشاهان برهمنی و رتابله تا حدود (۱۸۰) سال بعد از هجرت نیز کابل و زابل مقاومت میکردند ، و اثر مدنیت بودائی و برهمنی در کابل ، زابل و تخارستان و بلخ باقی بود ، و در ناحیت های غرب مملکت افغانستان مانند سیستان و هرات و گوزگانان و مرو نیز آثار ثقافت زردشتی مشاهده میشد .

اما مقاومت مردم چه بودائی و چه زردشتی ، صعب و عنیف بود ، و مردم این کشور نمی خواستند ، ربقه اطاعت دیگران را بگردن کشند ، در امویان پیشوایان خراسان ، این مقاومت را رنگ اسلامی دادند ، یعنی که بر خلاف امپراطوری امویان بطرفه ، آل هاشم دست بسلاح

بردند ، و خراسان ماوای پناهندگان آل هاشم گردید . ولی این نکته را فراموش نباید کرد ، که این مقاومت اگر چه صبغه طرفداری هاشمیان را گرفت ، اما در حقیقت مبنی بر حس نهفته استقلال خواهی این مردم بود ، و دلیل آن اینست که همین مردم بنیان امپراطوری امویان را از ریشه بر آوردند ، و امپراطوری عباسیان هم بدست خراسانیان شالوده ریزی شد ، و ابومسلم خراسانی ابراهیم امام و سفاح را بمنبر و تخت بغداد برد ، ولی چنانچه دیدیم ، شورشها و اضطرابات متمادی در خراسان فرو نشنست ، و خراسانیان همانطوریکه با امویان جنگیده بودند ، با آل عباس نیز نبرد کردند ، و پهلوانان ملی اندرین سرزمین برای تحصیل استقلال پیدا شدند ، و اگر نبرد های خراسانیان با امویان صرف مبنی بر طرفداری آل هاشم بودی ، هر آینه باید بعد از استقرار آل هاشم و عباسیان بغداد ، این نوایر خونین و جانگناه فرو نشستی!

اما خراسانیان و مردم افغانستان مدتی بنام دفاع از ادیان قدیمه ، و زمانی بنام شعوبیه و وقتی بنام دوستداری آل هاشم ، و گاهی بنام خوارج و غیره يك مقصد را پیش می بردند ، که عبارت از تحصیل استقلال ، و اضمحلال سلطه اجنبی بود ، چنانچه بعد ها به ظهور آل ظاهر و آل سامان و غیره فرمانروایان محلی ، این مقصد عظیم را بدست آوردند .

این نبرد دو صد ساله برای مردم افغانستان مفید بود ، باین معنی که دین اسلام را با روح جدید ترقی پسند آن قبول کردند ، ولی در نتیجه جهاد متوالی دارای حکومتهای محلی نیز شدند ، و ثقافت خراسانی را با روایات اسلامی و عربی بیامیختند ، و در آینده برای دفاع و نشر اسلام عناصر قوی و برگزیده بار آمدند ، در حالیکه ادیان گذشته شان فرسوده شده و پر از خرافات و اوهام بودند ، و در آن عصر استفاده از آن ممکن نبود .

در دو صد سال اول هجری دیانت اسلام جای دین زردشتی و بودائی و برهمنی را در افغانستان گرفت ، و زبان عربی نیز با رسم الخط خود ، در تمام افغانستان نشر گردید ، و تا دو نیم صد سال هم در قسمت های شرقی افغانستان زبان و رسم الخط سنسکریت (سرداو ناگری مخلوط) توأم با خط کوفی عربی موجود بود ، چنانچه قدیمترین کتیبه عربی که در وادی توجی (شرقی افغانستان) بدست آمده (جمادی الاولی ۲۴۳ = ۸۵۷ع) ، عربی و سنسکریت است ، و اکنون بر سنگی در موزیم پشاور محفوظ است . در خراسان و هرات و سیستان نیز زبان پهلوی در همین وقت جای

خود را بزبان دری گذاشت ، و علوم اسلامی تفسیر ، حدیث ، رجال ، سیرنیز در افغانستان رواج یافت ، و مدارس بزرگ اسلامی در زرنج و بلخ و هرات و مرو و غیره بوجود آمد ، و علمای بزرگ و زهاد مشهور اسلامی مانند امام اعظم ابوحنیفه بن ثابت بن زوطی (شمال کابل) ابن المبارک مروزی و محمد بن کرام سیستانی موسس مذهب کرامی ، و ابراهیم بن طهمان محدث باشانی (هراتی) ، و ابواسحق ابراهیم بن یعقوب محدث جوزجانی ، و ابراهیم ادهم صوفی بلخی ، و ابوسلیمان موسی جوزجانی فقیه حنفی ، و ابراهیم بن رستم مروی از اصحاب ابوحنیفه ، و ابوداود سجستانی صاحب سنن معروف ، و ابوحاتم سهل بن محمد محدث سیستانی و ابوجعفر منجم بلخی ، و ابو قتیبه مورخ مروزی ، و یشار بن بردشاعر عربی تخارستانی ، و علی بن الجهم شاعر عربی خراسانی و غیره از مردم این سرزمین برآمدند ، و مدنیت و آداب و اصول اداره عجمی نیز بذریعه مردم خراسان مانند برمکیان و غیره بدریاز خلافت عباسی نقل داده شد ، و کلمات زبان عربی به زبان دری مخلوط شده و زبان کنونی فارسی بوجود آمد ، و مدنیت مخلوط عربی و خراسانی درین سرزمین پیدا گردید ، و عربهای فاتح در شهرهای بزرگ مانند هراة و زرنج و بلخ و مرو و غیره بتعداد زیاد سکونت گزیدند . و ازینرو اختلاط نسل عربی (سامی) بانژاد آریائی افغانستان و نشر آداب و رسوم عربی درین سرزمین آغاز شد ، علاوه بر عربهای ساکن و شهر نشین ، عساکر مسلح عربی نیز بتعداد زیاد در خراسان بحرب و ضرب مشغول بودند ، چنانچه بقول ابن اثیر در تحت قوماندانی قتیبه در عصر اموی نه هزار اهل بصره ، و هفت هزار از قبیله بکر ، و ده هزار از تمیم و چهار هزار از عبدقیس ، و ده هزار از ازد ، و هفت هزار کوفی بودند ، که جمله (۴۷) هزار لشکر عربی نژاد خالص ، و هفت هزار هم موالی در تحت قیادت حیان بنطی بودند . قتیبه همواره از مردم بومی نیز لشکری را می آراست ، چنانچه از مردم خراسان نیز ده تا بیست هزار نفر لشکر گرفته بود ، که بالشکر عربی خدمت میکرد . و ازین بر می آید ، که عساکر تحت السلاح دولت عربی در خراسان بیش از صد هزار نفر نبودند ، و همین عده لشکر فتوحات اسلامی را در ماوراءالنهر تا حدود چین توسیع میدادند .

در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی باکثر بلاد هند و هند غربی رسید ، بنابراین اکثر پیدوار هند از قبیل ادویه و عقاقیر و منسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجارتی ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و

ارور (هری) و قندابیل (کنداوی) و قزدار (خضدار کنونی) و غیره شهرهای معمور طوران و وادی سند از کشمیر تا مصب دریای مهران (سند) براه زابل و سیستان و هراة بایران و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق و غیره بطور تجارت برده میشدند ، و بقول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکر سپید) قزدار و مکران و طوران (بلوچستان کنونی) در تمام خراسان و عراق تجارت میشد ، و طوریکه البشاری مقدسی گوید کارخانهای بزرگ نوع اعلی و سفید دانه دار شکر در طوران بود . هکذا قوافل تجارتی پنجاب از راههای پشتونستان کنونی بکابل و غزنه و خراسان به بخارا و ماوراءالنهر نیز میگذشتند ، و از آنجا اموال چینی را بهند انتقال میدادند ، از امتعه معروف تجارتی ، منسوجات ابریشمی خراسان و مرو بودند ، که قوافل آن بچین نیز می رفتند . و بقول هید این تجارت در عصر عباسی وسعت تمام یافت که ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر ، و عود و مشک و دارچینی از چین ، و عود و قرنفل و نارگیل و البسه نخی و فیل از هند و سند از راه افغانستان باراضی غربی کشور عربی برده میشدند چون باثر استقرار حکومت اسلامی در خراسان امنیت روی داد ، لهذا در بلاد سامانیان تجارت چین اندر زیادت شد ، و هم چون فتوحات سلطان محمود کشور وسیع هند را با مالک عربی وصل کرد ، لهذا اوضاع تجارتی تمام خراسان و ممالک آسیای وسطی پیشرفت نمایانی کرد .

ابوزید سیرافی گوید : که از هندوستان قوافل متواتر بخراسان و از آنجا بهند می آیند ، راه این قوافل بزرگ : زابلستان است که از همین جا براه قزدار و گیزکان (قلات) و مکران میرفتند و براه شال (کویت) و دره بولان و سیبی (سیوی) باسند تجارت میکردند . و منسوجات ساخت هرات بقول ابن اثیر شهرت بسزایی داشت چنانچه در زبان عربی تاجر البسه هروی را هراء میگفتند ، و مقریزی هنگامیکه از انواع منسوجات معروف مصری نام می برد ، در آن پارچه بی را بنام خراسانی نیز در ردیف نفایس زربفت و مخمل و غیره میشمارد و ازین پدیدمی آید : که صنعتگران عربی در مصر نیز انواع منسوجات خراسانی را بهمان نام و جنسیت تقلید میکردند .

بقول جوزجانی : بلهاری نیز از مراکز تجارتی هند بود ، که دران تجار هند و خراسان بودند ، و تجارت مشک آن مشهور بود همچنان جلوت و بلون و لمغان و دینور و ویهند مراکز تجارتی هند و خراسان

بودند، که امتعه تجارتي شهر اول الذکر، نیشکرو گاوو گوسپند و از آخر الذکر مشک و گوهر و جامهای گرانبها بود .

اما خراسان بقول جوزجانی مولف حدود العالم سرزمینی بود آبادان و با نعمت و دارای معادن زر و سیم و جواهر ، و پیدایشگاه اسپ و جامها و پیروزه و داروها و ابریشم و پنبه ، که مرکز بزرگ تجارتي آن نشاپور بود ، اما امتعه مشهور پیدوار شهر های خراسان عبارت بود : از هرات کرباس و شیر خشت و دوشاب ، از مالان مویز طایفی ، از کروخ کشمش ، از مرو پنبه اعلی و جامهای قرین و سرکه ، از گوزگانان اسپان خوب و نمد و تنک اسپ و زیلو و پلاس ، از تالقان نبیدونمد ، از کندرم نمد ، از بلخ ترنج و نارنج و نیشکر و نیلوفر ، از تخارستان گوسفند و غله و میوه های گوناگون ، از سنگان (ایبک موجوده) نبید و میوه ، از پنجپیر (پنجشیر کنونی) سیم و نقره ، از غور پرده و زره و جوشن و اسلحه نیکو ، از سیستان فرشها و زیلو و خرما و انگوزه ، از بست (مرکز بزرگ تجارت هند) میوه های خشک و کرباس و صابون ، از درغش (زمینداور) زعفران ، از زبدخشان سیم و زرو بیجاده و لاجورد .

فون کریمر المانی گوید : که شمشیرهای شبرقان (شبورغان کنونی) در کشور عباسیان خیلی شهرت داشت ، و شمشیر های هندی (مهند) نیز ازین راه تجارت میشد . نمد و مفرشات پشمی تالقان و قالین آنجا شهرتی داشت ، و از منسوجات گرم آن رداء و عباء مخصوصاً مستعمل بود .

شهر های معظم که در خراسان و سیستان و زابل مراکز تجارت بودند بر ترقی زراعت و تجارت و صنعت این سرزمین دلالت دارند . تاجاییکه از اوراق تاریخ مستفاد میشود : دولت اموی و آل عباس بغداد ، عایدات ذیل را بصور خراج - جزیه - زکاة - خمس غنایم و عشور و عایدات زمین های دولتی ، ازین سرزمین ها داشت :

بقول جهشیاری و ابن خلدون :

از خراسان : (۲۸،۰۰۰،۰۰۰) درهم (۲،۰۰۰) قطعه نقره (۴،۰۰۰) ستور (۱،۰۰۰) غلام (۲۰،۰۰۰) لباس (۳۰،۰۰۰) رطل هلیله .

از سیستان : (۴،۰۰۰،۰۰۰) درهم (۳۰۰) لباس (۲۰) هزار رطل فانید (شکر سپید)

از طوران و مکران : (۴۰۰،۰۰۰) درهم .

اما بقول قدامه بن جعفر در حالت صلح عایدات دولت عباسی چنین بود :

از خراسان : (۳۷،۰۰۰،۰۰۰) درهم

از سیستان : (۱،۰۰۰،۰۰۰) درهم

از طوران و مکران : (۱،۰۰۰،۰۰۰) درهم .

اما مولف تاریخ سیستان ، عمل سیستان را پس از اسلام بقزاق صلح قدیم چنین مینویسد :

از کورتهای سیستان : بست - رخد - کابل - زابل - نوزاد - زمینداور - اسفزار - خجستان : الف الف درهم (یک ملیون)

عمل خراسان تاغایت حد اسلام در حدود ۲۰۰ هـ : سی و هشت ملیون درهم بازهمین مولف در شرح خراج سیستان گوید : که تمام مالیات سیستان (۵،۳۹۷،۰۰۰) در همست ، که از آن جمله (۸۵،۰۰۰) درهم عایدات خالصه و جزیه و باقی (۵،۳۱۲،۰۰۰) درهم انواع خراجست .

اما ابن خردادبه در حدود (۲۲۲ هـ) از روی اسناد معتبر رسمی معلومات مهمی را فراهم آورده ، که سازمان اداری و مالیاتی خلافت همان بوده ، که قبل از اسلام در خراسان رواج داشت . پول طلا دینار بود ، که ۴،۲۵ طلا داشت ، و پول نقره درهم بود که ۲،۹۷ نقره داشت ، در مالیات جنسی کیلی معمول بود ، که کر (بضمه اول) میگفتند معادل ۶ خروار .

ابن خرداد به در آمد سرزمین های شرقی خلافت را چنین مینگارد :

سیستان : (۶،۷۷۶،۰۰۰) درهم .

رخج و زابلستان و زمینداور تا تخارستان : (۱۴۷،۰۰۰) درهم .

سرخس : (۳۰۷،۴۰۰) درهم .

مرو شاهجان : (۱،۱۴۷،۰۰۰) درهم .

مرو رود : (۴۲۰،۴۰۰) درهم .

بادغیس : (۴۴۰،۰۰۰) درهم .

هرات و اسفزار و کنج رستاق : (۱،۱۵۹،۰۰۰) درهم

پوشنگک : (۵۵۹،۳۵۰) درهم .

تالقان بین مرو و رود بلخ (۲۱،۳۰۰) درهم

غرجستان میان هرات و مرو رود و غزنه (۱۰۰،۰۰۰) درهم و دوهزار

گوسپند .

نواحی تخارستان بین بلخ و جیحون : زم (۱۰۶،۶۰۰) درهم .

فاریاب (۵۵،۰۰۰) درهم - قبروغن (فته غن؟) ۴،۰۰۰ درهم .

گوزگانان (۱۵۴،۰۰۰) درهم - بونده ۲۰۰۰ درهم - برمخان و بنجار

۲۰۶،۵۰۰ درهم -

ختلان و بلخ و کوهستان آن (۱۹۳,۳۰۰) درهم - مندجان ۲۰۰۰ درهم
خلم (۱۲,۳۰۰) درهم روب و سمنگان (۱۲,۶۰۰) درهم .
بامیان (۵,۰۰۰) درهم ، کابل: (۲,۰۰۰,۵۰۰) درهم نقد و دو هزار کنیز
بقیمت شش صد هزار درهم . ریوشاران ۱۰,۰۰۰ درهم

مکران (۱,۰۰۰,۰۰۰) درهم، شغنان (۴۰,۰۰۰) درهم و خان (۲۰,۰۰۰) درهم
درهم ، کست (خوست) (۱۰,۰۰۰) درهم ، اخرون (۳۲,۰۰۰) درهم .
درین عایدات مبالغی که از جزیه بدست می آید ، از اهل ذمه و ارباب
ادیان دیگر سماوی غیر از اسلام گرفته میشد ، و بقول امام ابو یوسف در
خراسان فی نفر سه دینار معین بود ، که فقراء و نیازمندان ازان مستثنی
بودند ، و این مبلغ در عصر عبدالملک اموی مقرر شده بود . اما در قسم
خراج بقول مقریزی در عصر اموی از یکجریب تا کستان ده درهم و از
نخلستان هشت درهم و از نیشکر زارشش درهم ، و از میوه زارینج درهم و
از گندم زار چاردرهم و از زمین جوددرهم اخذ میشد .

حالاً ما از مطالعات تاریخی فوق یک نتیجه میکشیم ، مجموعه عواید مالی دولت
عربی از اراضی خراسان از نشاپور تا مجاری سند و از جیحون تا بحیره عرب
بقول قدامه و مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان در حدود ۴۴۴ میلیون درهم ، و بقول
جهشیاری و ابن خلدون در حدود ۴۵ میلیون ، و بقول ابن خرداد به در حدود ۴۵
میلیون درهم بود ، و اگر بقول مقریزی وزن هرده درهم را ۶ تا ۷ مثقال نقره
بشماریم ، و هر مثقال (۵) افغانی بهاداشته باشد ، مجموعاً در حدود ۲۲۵
میلیون افغانی خواهد بود .

راجع به درآمد مالی دولتهای عربی معلومات متفرق در دست است ، اما
از مصارف آن اطلاعی نداریم . تنها مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان ، فهرست
دقیقی از مصارف دولت در سیستان داده است ، که میتوان ازان انواع
و اندازه مصارف حکومت را در آن عصر فهمید ، و ما آنرا می آوریم ، تافی
الجملة موازنه کوچکی از عواید و مصارف دولتی در یکی از ولایات حکومت
عربی بر اساس بودجه های مروجه عصر حاضر بدست آید :

مؤلف مذکور عمل خراج سیستان را در حدود (۵,۳۹۷,۰۰۰) درهم

بقلم داده و مصارف آنرا چنین شرح میدهد :

۱۰۸

خاص برای سلطان (۲,۰۰۰,۰۰۰) درهم
راست کردن تیموق ؟ (۲,۰۰۰,۰۰۰) درهم (شاید بند دریای هلمند
باشد) .
راست کردن باره (۱۲,۰۰۰) درهم (مزاد ساختن قلعه شهر است)
راست کردن کورها (۴,۰۰۰) درهم (اصلاح اراضی سیلاب برده)
راست کردن قلاع پراکنده (۵۰,۰۰۰) درهم
برای محبوسان (۳۰,۰۰۰) درهم
مصارف رمضان در مسجد جامع (۳۰,۰۰۰) درهم (بهرقاری و خادم
مسجد در ماه رمضان ۲۰ درهم)

برای موزنان (۲۰,۰۰۰) درهم
آزاد کردن صد بنده در هر سال (۵۰۰) درهم
برای بیمارستان (۱۰,۰۰۰) درهم
بستن بندها (۲۵,۰۰۰) درهم
شرطه (بولیس) (۳۰,۰۰۰) درهم
بندار خراج و دبیران او (رئیس مالیه) (۵۰,۰۰۰) درهم
صاحب مظالم (عدلیه) (۲۰,۰۰۰) درهم
ریک بستنها (۳۰,۰۰۰) درهم

پرت (سد خاکی رُودها) (۵۰,۰۰۰) درهم
پلها و جویها و معبر کشتها هلمند (۳۰,۰۰۰) درهم
غیر از مصارف معین مذکور ، مؤلف تاریخ سیستان اشاره میکند ،
که بقیه عایدات را برجای نهادندی و ذخیره گردندی برای ابناء سبیل
و ضعفا و نفقات و جامه غربا و مصارف دیگریکه با اختیار والی بودی .
علاوه از مسکوکاتیکه در دولت اموی و عباسی بنام خلفا ، در تمام
ولایات اسلامی ضرب شده ، در خراسان تا مجاری سند برخی مسکوکات
سابقه دولتهای غیر اسلامی نیز رایج بود ، و گاهی بر مسکوکات سابقه
شاهان ساسانی یا شاهان بودایی گندهارا و پنجاب و باختر ، نام خلیفه و
کلمه طیبه را هم ضرب میکردند .

والیان دربار خلافت هنگامیکه بخراسان می آمدند ، حق ضرب سکه
را هم بنام خود داشتند . چنانچه حمید بن قحطبه (حدود ۱۵۱ هـ) و
عبدالملک بن یزید (حدود ۱۵۹ هـ) جعفر بن محمد (حدود ۱۷۱ هـ) و علی بن
عیسی (حدود ۱۸۰ هـ) و هرگمه بن اعین (حدود ۱۹۱ هـ) و غسان بن عباد
(حدود ۲۰۲ هـ) از والیان عصر عباسیان بغداد در نشاپور بنام خود سکه

زده‌اند ، که نمونه‌های آن موجود است . و هم ابومسلم خراسانی در حدود (۱۳۳هـ) در مرو بنام ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم سکه زده که تاکنون موجود است .

بافتوحات لشکر اسلامی طبعاً مسکوکات دولت عربی در تمام ممالک مفتوحه رواج یافته است و طوریکه مقریزی شرح میدهد ، در عصر اسلامی حضرت عمر فاروق اولین بار مسکوکاتی را به پیروی صورت و شکل و وزن دراهم کسروی (ساسانی) نشر کرد ، و بران لاله‌الاله وحده و محمد رسول‌الله را نوشت ، وزن این دراهم هرده شش مثقال نقره بود ، و حضرت عثمان بران الله اکبر را نوشت ، در عصر امیر معاویه ، زیادبن ابوسفیان در بصره و کوفه دراهمی را رواج داد که هرده درهم آن هفت مثقال نقره وزن داشت ، و سکه‌یی که در دمشق از طرف امیر معاویه ضرب گردیده ، شکل انسانی داشت که در گردن وی شمشیر حمایل بود در عصر اموی مصعب بن زبیر نیز در عراق بر اساس دراهم اموی سکه زد و عبدالملک اموی نیز بذریعه حجاج در عراق دراهم مصوری را بوزن هر درهم شش دانگ (دوانیق) رواج داد ، و بران قل‌هوالله احد نیز نوشت . بعد از ۲۰۰ هـ در خراسان سلسله های شاهان داخلی اینجا بوجود آمدند ، وهریکی از شاهان خراسان مانند طاهریان و سامانیان و صفاریان و غزنویان که معاصر خلفای عباسی بودند ، در نساپور - طوس - هراک - زرنج - بست - غزنه - بخارا - سمرقند - مرو - بلخ - ری - و دیگر بلاد ممالک خود دارالضرب داشته و مسکوکات طلائی و نقره در رسم الخط کوفی رواج داده بودند ، که نام شاه و خلیفه هر دو بران ضرب میشود ، برخی از مسکوکات سلطان محمود برسم الخط سنسکریت هم ضرب شده است ، و شاید این مسکوکات در بلاد مفتوحه محمودی در هند ضرب شده باشد .

بقول اصطخری وابن حوقل از مسکوکات رایج در سمت شرقی افغانستان تا مجاری سند سکه‌یی بود بنام قنهری یا قنهریات (گندهاری) که منسوب بوده به (گندهارا) سرزمین بین کابل و راولپندی ، و از ملتان حکمرانان اسمعیلیه و لودیه ضرب کرده بودند . مساوی پنج درهم عراقی ، و کذلک مسکوک خالص طلائی مساوی ۳ درهم هندی بود .
قراریکه مقدسی اشاره میکند ، معیار وزن «من» در منصوره و ملتان و قندهار و طوران مساوی من مکی بود ، و پیمانۀ دیگررا «کیجی» میگفتند ، مساوی (۴۰) من که در کیج و طوران رواج داشت .

اما تقسیمات سیاسی مملکت اموی این بود : که تمام اراضی مفتوحه خراسان و ماوراءالنهر تا کابل و پنجاب و سند مربوط ولایت عراق عجم بودند ، و از طرف والی عراق دونفر عامل فرستاده میشدند که مرکز یکی مرو بود برای خراسان ، و دیگری هم برای اراضی کابل و پنجاب و سند گماشته میشد ولی این تقسیمات در دوره عباسی با وسعت فتوحات اسلامی در افغانستان تغییر کرد ، و بر چند ولایت مهم و اساسی دیگر تقسیم شد :

اولا ولایت خراسان که از مرو و هرات تا بلخ و طخارستان وسعت داشت (رجوع به نقشه خراسان ۳۹) .

دوم ولایت سجستان که وسعت آن تا کابل میرسید . سوم طوران تامکران و مجاری سند که درین ولایات نظام مالی و دفاتر اخذ مالیات با اصطلاحات خاص اداری آنوقت وجود داشت و خوارزمی شرح مفیدی راجع به آن نوشته است ، و خراج اراضی را هم بیکی از سه صورت :

اول محاسبه (نقدی یا جنسی) دوم مقاسمه (مالیه بر پیداوار) و سوم مقاطعه (مالیه‌ایکه بین حکومت و جاگیردار تعیین میشد) بحکومت میدادند ، و دو اوین خراج (مالیات) و برید (پوسته) و جیوش (عسکر) و نفقات و رسایل (مکاتبات) و صدقات و مصادرات و اوقاف و رواتب (تنخواه) شرطه (پولیس) قضا (عدلیه) و غیره در تمام ولایات و بلاد وجود داشت ، و بقول ابن خلدون کاتب عهده مهمی داشت که در نزد حکمداران عربی صاحب السرو معتمد خاص بود ، و چندین نفر را در یک وقت بدین کار می‌گماشتند ، فرامین و اسناد رسمی تماماً از طرف کاتبان نوشته و فرستاده میشد ، و کاریکه امروز وزیر و سکرتری دارد ، در آنوقت به کاتبان محول بود ، بعد از کاتب حاجب تقریباً وظایف وزیر دربار کنونی را داشت ، که اکثر امور بذریعه حاجب اجرا شدی ، و عساکریکه از طرف دیوان الجند یا دیوان الجیش اداره میشدند ، عموماً به صنوف الفرسان (سوار) الرجاله (پیاده) تقسیم شده و باسلحه شمشیر و زره و خود نیزه و تیرو کمان و منجنیق و دیابه و ضبور (نوعی از تانک) مسلح بودند . لباس عساکرشان قمیص و تنبان کوتاه و چپلی (مثل لباس افغانان کوهسار) بود و دستهای جیوش بر پنج قسم بودند : اول قلب که در آن قاید عمومی بودی . دوم طرف راست (میمنه) سوم طرف چپ (میسره) چهارم طرف پیش (کتیبه یا مقدمه) از سواران غالب . پنجم بعد از جیش ساقه قرار داشت و قایدان بزرگ لشکری هم غالباً عرب بودند .

بخش سوم

دوره مستقل اسلامی

طاهریان

(۲۰۵-۲۰۹هـ)

سر سلسله این دودمان طاهر فرزند حسین بن مصعب بن رزق بن ماهان است که یکی از خاندانهای مقتدر پوشنگ (زنده جان امروز غرب هرات) اند، مصعب بن رزق از مشاهیر بلاغت و ادب بود که در عصر عباسیان شغل حکومت پوشنج داشت، و بعد از وحسین پسر او در حدود (۱۸۰هـ-۷۹۶ع) بحکومت پوشنج منصوب بود، حسین که در پوشنج بسال (۱۵۹) بدنیا آمده بود، و از دربار آل عباس حکمرانی شام و بغداد نیز داشت، در (۱۹۹هـ) بمرد، و طاهر فرزند او یکی از دلوران و آزادی خواهان خراسان بار آمد، و بدست وی اساس اولین حکومت ملی در خراسان اسلامی گذاشته شد، و آمال گذشتگان فداکار راه استقلال که مدت دوصد سال برای این مقصد بزرگ کوشیده بودند بهمت این راد مرد تحقق پیدا کرد باین تفصیل:

بعد از درگذشت هارون الرشید بین فرزندانش امین و مأمون اختلاف پیدا آمد و امین که در بغداد خلیفه شده بود، علی بن ماهان را با (۶۰) هزار لشکر بجنگ برادر فرستاد (۱۹۸هـ) ولی مأمون که در خراسان بود، چهار لشکر خراسانی را به قیادت همین طاهر پوشنجی ارسال کرد، و علی سردار لشکر بغداد بدست طاهر کشته و لشکریان امین شکسته شدند. طاهر بر بغداد بتاخت و سرامین را بیرید، و مأمون را بر تخت بغداد نشاند و شوکتی عظیم بدست آورد، که در ازای این خدمات او را به حکومت شام و شحنگی بغداد و بعد از آن بحکمرانی خراسان و لقب ذوالیمینین ملقب گردید. (۱۹۹هـ-۸۱۴م)

طاهر بعد از وصول بخراسان اولادرتوحید اداره و استقرار مرکزیت خراسان کوشید و در مدت دوسه سال کرمان-سیستان-هرات-نشاپور-مرو-جوزجان-بلخ-طخارستان را بمرکز خود وصل کرد، و تا (۲۰۵هـ-۸۲۰هـ) ازین فتوحات مهم فارغ گشت و نقشه استقلال را طرح نمود، و بخراسانیان داستان فرکهین را یاد آوری کرد، بعد از آنکه از تمرکز ولایات مطمئن شد و مردم خراسان را بدور خود فراهم آورد، روز جمعه ۲۴ جمادی الاخری سنه (۲۰۷هـ-۸۲۲ع) بود که طاهر اعلان

اما نظام قضا:

در عصر اموی چنین بود: که علما و صلحای صحابه و تابعین از حضرت خلیفه و یا از طرف حکمرانان ولایات بحیث قاضی در مراکز و بلاد مهمه مقرر میشدند، و این قضات بر حسب قرآن و سنت و اجماع و قیاس یعنی ادله اربعه حل منازعات مردم را میکردند، و در اجتهاد خود آزاد و در تنفیذ احکام شریعت از تاثیر سیاست امراء مستقل بودند و بقول خلیفه عمر بن عبدالعزیز (رض) صفات خمس (علم-بی طعمی-حلم-اقتداء بائمه و مشارکت با اهل علم و ورای) را داشتند و بر سجد های مدون فیصلهای قضا را می نوشتند، و برخی از قضات تنخواه را از حکومت نمیگرفتند و آنتهایی که میگرفتند سالیانه تا هزار دینار و ماهوار تا ده دینار میرسید، کذلک محتسبان شرعی برای امر معروف و نهی منکر و نگرانی اکیال و اوزان و معاملات بازار و تبلیغ احکام دینی مقرر بودند و مخصوصاً علمای عربی و صلحای امت برای تبلیغ دین اسلام بممالک مفتوحه خراسان و مضافات آن می آمدند، چنانچه در حدود (۴۷هـ) ربیع الحارثی حکمران عرب در سیستان و زابلستان بمدد حسن بصری (عالم بزرگ عصر) قوانین اسلامی را نفاذ داده بود.

ماخذ: حدود العالم - تاریخ الاسلام السیاسی ۳ جلد عربی - البشاری اصطخری - فتوح البلاذری - کتاب الوزراء و الكتاب - مقدمه ابن خلدون سفر نامه سیرافی - تاریخ تجارت عصر اموی - ابن حوقل - حضارة الاسلام کتاب الخراج ابن قدامه - کتاب الهند والسند - مختصر تاریخ عرب امیر علی - فتوحات عرب در آسیای میانه - الکامل ابن اثیر - تاریخ ادبیات فارسی از صفا - الفهرست ابن ندیم - کتیبه های موزیم پشاور - تاریخ سیستان - تاریخ تمدن ایران ساسانی از نفیسی - کتاب الخراج امام ابویوسف - تهذیب مشرق در عصر خلفاء (اردو) معجم الإنساب زمباور - طبقات ناصری - مفاتیح العلوم - تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زید آن تهذیب و تمدن اسلامی ۳ جلد اردو - نقود الاسلامیه مقریزی - مشرق در تحت اداره خلافت - تاریخ عرب از هتی - تاریخ تمدن عرب از گوستاو لوبون.

استقلال خراسان بداد ، و در خطبه جمعه نام مأمون را ذکر نکرد . این روز تاریخی در تاریخ خراسان اولین روزیست که مساعی دو قرن این مردم در راه تحصیل آزادی بار داد ، و نخستین اساس حکومت ملی در خراسان بدست طاهر فوشنجی گذاشته شد . اما بدبختانه طاهر رادمرد دلاور و آزادیخواه ، در همین شب از جهان درگذشت ، و پسر او طلحه که مرد دانشمندی بود و از طرف پدرامیری سیستان داشت برمسنداستقلال پدری نشست و شش سال بعدالت و مردم پروری حکم راند ، و دربار خلافت بغداد نیز حکومت او را برسمیت شناخت ، و از هیجان مردم استقلال طلب خراسان بترسید . طلحه در سنه (۲۱۳هـ-۸۲۸ع) در سیستان با حمزه خارجی در آویخت ، اما در همین سال این امیر فاضل و متدین و عادل درگذشت ، و برادرش عبدالله بن طاهر (متولد ۱۸۲هـ) که مدتی درشام و مصر حکمران و بعد ازان از طرف دربار بغداد برخلاف بابک خرمی در پارس جنگ میکرد امیر گشت ، و در بار بغداد او رارسما بامارت خراسان بشناخت ، روابط عبدالله بادربار بغداد خیلی صمیمانه بود و همواره با دشمنان بزرگ خلافت میجنگید ، و عناصر خطرناک دولت عربی را مقهور میکرد . چنانچه در (۲۱۹هـ-۸۳۴ع) امام زاده محمد بن قاسم را در طالقان اسیر کرده و بنزد خلیفه فرستاد ، و در (۲۲۴هـ-۸۳۵ع) مازیار بن قارن حکمران طبرستان را بطرفداری خلافت بشکست ، و حکمداران او در سیستان چندین بار شورشهای آن ولایت را فرو نشانند . عبدالله مدت ۱۷ سال بر تمام خراسان و حصص غربی افغانستان حکم راند و بسال (۲۳۰هـ-۸۴۴ع) از جهان رفت ، وی نیز شاه ادیب و عمران بسند و عالمی بود و در ایام او بسال (۲۲۴هـ-۸۳۸ع) در خراسان زلزله مدهش و درسیستان بسال (۲۲۰هـ-۸۳۵ع) خشکسالی صعب روی داده بود و آب هیرمند خشک شده بود .

بعد از عبدالله پسرش طاهر دوم تا مدت ۱۸ سال حکم راند در زمان اوقیام مردم سیستان بقیادت صالح بن نصر و یعقوب لیث روی داد ، و شالوده امارت آل صفار ریخته شد ، بدین معنی که از طرف طاهر ابراهیم بن حنین حکمران سیستان بود ، ابراهیم پسرناهل خود احمد نامی را بر بست والی گردانید ، احمد باعثمان بن نصر و احمد بستی و بشاربستی که از صناید آن ولایت بودند در آویخت ، و مردم بست و سیستان از طاهریان روی برتافتند و در (۲۳۸هـ) در بست باصالح بیعت کردند ، و درین بحران و فتور یعقوب لیث صفاری قوت گرفت و در (۲۴۶هـ-۸۶۰ع)

سیستان را از حوزه اقتدار طاهر بیرون کشید و خود طاهر در (۲۴۸هـ-۸۶۲ع) از جهان رفت .

محمد پسر و جانشین طاهر دوم شخصی بی کفایت و عیاش و تنبل بود ، و یعقوب لیث صفاری از سیستان برو چیره شد ، و او را در (۲۵۹هـ-۸۷۲ع) بزدان افگند ازین خاندان ابراهیم بن محمد بن طلحه بن عبدالله بن طاهر تا ۲۶۸هـ در مرو بود ، که در ۲۷۸ خجستانی او را بشکست و احمد بن محمد در ۲۶۷هـ در خوارزم و طاهر سوم بن محمد درنشاپور از ۲۵۹ تا ۲۸۲هـ حکمران بود ، ولی ۵ نفر شاهان این سلسله فقط برافغانستان غربی و شمالی دست داشتند ، و در ولایات جنوبی و شرقی افغانستان زبیلان و کابلشاهان سلطنت میکردند . دودمان طاهریان با مرکز خلافت بغداد روابط دوستانه را حفظ میکردند و زبان درباری و ادبی شان عربی بود ، و برخلاف بقایای دین زردشتی درافغانستان سعی میکردند ، چنانچه در (۲۱۳هـ-۸۲۸ع) عبدالله کتب زردشتی را بسوخت . اینک لسست طاهریان افغانستان:

- * ۱- طاهر بن حسین فوشنجی (۲۰۵-۲۰۷هـ)
- * ۲- طلحه بن طاهر (۲۰۷-۲۱۳هـ)
- * ۳- عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰هـ)
- * ۴- طاهر دوم بن عبدالله (۲۳۰-۲۴۸هـ)
- * ۵- محمد بن طاهر دوم (۲۴۸-۲۵۹هـ)
- * ۶- طاهر سوم مجهد (۲۶۵هـ)

شجره تمام خاندان طاهریان مقابل این صفحه است نمبر ۴۰
 هاخذ: طبری - زین الاخبار - تاریخ سیستان - روضه الصفا - ابن اثیر - طبقات ناصری - تاریخ ایران دوره طاهریان - طبقات سلاطین اسلام - معجم الانساب زمباور - تاریخ ادبیات ایران از دکتور صفا - تاریخ اجتماعی ایران - تاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی .
 (* علامت اینست که مسکوک این پادشاه موجود است)

در عصر امویان و عباسیان سیستان همواره مرکز هیجانهای سیاسی بود و فرقه خارجیان مخصوصاً درین ولایت مرکز گرفته بودند، و جمعیت عیاران (اهل فتون) که جمعیتی بود نظیر پارتنی های سیاسی و اجتماعی امروزه نیز در سیستان قوت یافتند، ازین جمعیت يك مرد سیستانی که یعقوب فرزند لیث رویگر باشد، و در قریه قرنین سیستان متولد شده بود برآمد، و با برادر خود عمرو لیث بخدمت صالح بن نصر حکمران سیستان پیوست و برتبه سپه سالاری درهم بن نصر (بقول ابن خلکان درهم بن حسین زعیم مطوعه) که از طرف صالح حکمدار سیستان بود رسید، یعقوب مرد دلیر و داعیه طلبی بود و میخواست حکومت مقتدری را در خراسان و سیستان تشکیل دهد زیرا درین وقت طاهربان ضعیف شده بودند، و توان مقاومت را با خلافت مقتدر بغداد نداشتند. همان بود که یعقوب بسال (۲۴۷-۸۶۱ع) روز دوشنبه ۲۵ محرم بمدد عیاران سلحشور خود درهم نصر و خوارج را هزیمت داد، و از مردم سیستان بیعت ستد، صالح از زاول شاه رتبیل مدد خواست، ولی یعقوب رتبیل را بکشت و بست را تصرف کرد، درین جنگ شش هزار نفر کشته شدند، و سی هزار اسیر و بسی از پیلان و اموال غنیمت بدست یعقوب افتاد. صالح بن نصر به والشتان (شمال قندهار) عقب نشست و بزابل پناه برد، ولی عاقبت بدست یعقوب افتاد و در زندان کشته شد. درین نبرد برادر و اقارب رتبیل بطور اسیر بسیستان آورده شدند (۲۵۱-۸۶۵ع) و نیز در همین سال عمار خارجی را در نیشک سیستان قلع نموده و در (۲۵۲ه) صالح بن حجر عمو زاده رتبیل در کوهز (کوهک) رخج عاصی شد، یعقوب او را تا (۲۵۳ه) بکشت و در همین سال والشتان و زمین داور و بست را نیز تصفیه کرد، و امیرتکین آباد (نزدیک قندهار کنونی) را بزد، و بعد از آن در هرات با حکمران طاهریان درآویخت و هرات را نیز بگرفت، و در حدود (۲۵۴ه) کرمان را نیز بدست آورد، و در سال (۲۵۷ه) باز با پسر رتبیل که از زندان بست گریخته بود، در رخج جنگ کرد، ولی پسر رتبیل بکابل گریخت، تا که بسال (۲۵۸ه) یعقوب

رخج وزابل و پنجوای (قندهار) و غزنه و کابل را بگرفت و بر قلمه گردید که در تصرف ابومنصور افلح بن محمد بن خاقان لویکی بود حمله کرد، افلح سالی ده هزار درم خراج قبول کرد، و یعقوب از آنجا بامیان و تخارستان و بلخ را بکشود و کابلشاه را قهر کرد و پیروزوند. (حدود قندهار) و بست را کشوده بسیستان آمد. و از سکه یی که به (۲۶۰ه-۸۷۲ع) در پنج هیر (پنجشیر کنونی شمال کابل) زده معلوم میشود که کابلستان را تماماً تسخیر کرده بود.

یعقوب بسال (۲۵۹ه) جهت سرکوبی عبدالرحمن خارجی به کروخ هرات رفت و آن ولایت را تصفیه کرد، در همین سال عبدالله بن محمد بن صالح سگری (اکنون هم ساگری نام طایفه افغانیست در حدود سیستان) بر خلاف یعقوب در سیستان برخاست، ولی از دست یعقوب شکست خورد و به نیشاپور نزد آل طاهر گریخت، یعقوب او را تعقیب کرد، آل طاهر و سگری را از بین برد (۲۵۹ه تا ۲۶۳ه) و طوریکه ابن خلکان گوید: تمام ملوک اطراف از قبیل ملک ملتان، ملک رخج ملک طبسین، ملک زابلستان، ملک سند و مکران را مطیع نمود.

بعد ازین یعقوب در فارس جنگها نمود، و روز دوشنبه ۱۴ اشوال (۲۶۵ه-۸۷۸ع) بعد از شاهی ۱۷ سال بمرض قولنج از جهان رفت. در دوره اسلامی، یعقوب اولین حکمران عادل و بخشاینده مقتدری بود که تمام مملکت افغانستان را از دریای آمو تا سیستان و مکران و از بادغیس و مرو و هرات تا کابل و گردیز و زابلستان بگرفت و در تنظیم جیوش و تسلیحات و آبادانی خزاین جهد نمود، چنانچه مسعودی وی را از بزرگترین شاهان جهان شمرده و فصل مشبعی را در حسن سیاست و تدبیر او نویسد و گوید: که در لشکر او پنج هزار اشتر بختی و ده هزار استر صفاری بودی، و بعد از مرگ وی در خزانه سیستان پنجاه میلیون درهم و هشتاد میلیون دینار وجود داشت، وی بنژاد عجمی خود مباحثات میکرد و در نامه منظومیکه به المعتمد خلیفه بغداد فرستاد، به دودمان عباسیان بغداد اخطار داد، که ازین کشور براینند، والا به نیروی شمشیر و قلم کشیده خواهند شد.

خلاصه بعد از مرگ یعقوب، عمرو لیث برادرش جانشین او شد، و دربار خلافت هم او را به پادشاهی خراسان و سیستان و فارس و کرمان و هند و سند و ماوراء النهر بشناخت و روابط سیاسی او با عباسیان در اوایل دوستانه بود، ولی بعد از مدت کمی المعتمد خلیفه عزل او را اعلان

وقلح و لمن او را در پیشگاه جماعتی از حجاج خراسان اظهار کرد .
حدود سال (۲۶۶هـ-۸۷۹ع) بود که در خراسان یکی از بقایای
امرای شاهان طاهری احمد بن عبدالله خجستانی شورش کرد ، و تا
هرات و حدود سیستان پیش آمد ، ولی عمرولیث او را بشکست (۲۶۷هـ-
۸۸۰ع) و بعد ازین رافع بن هرثمه که بقول ابن خلکان از طرف خلیفه
معتد تحریک میشد ، در خراسان بر خلاف عمرو بشورید و هرات و
فراه را بگرفت ، و از دوری عمرو که در فارس و عراق میجنگید استفاده
کرد ، ولی عمرو بر و غلبه یافت ، و رافع به ماوراء النهر رفته از پادشاه
سامانی نصر بن احمد یاری خواست و بسی از شورشیان خراسان نیز به
رافع پیوستند ، مگر عمرو او را از خراسان تا خوارزم عقب راند ، و در
آنجا بدست محمد بن عمرو خوارزمی حکمران عمرولیث در سال (۲۸۳هـ-
۸۹۶ع) کشته شد . بعد از تصفیة خراسان محمد بن حمدان از طرف
عمرولیث والی زابلستان شد ، و برد عالی عامل غزنه بود درینوقت دو
نفر شاهان محلی وادی گندهار اناسد و المان (کذا در تاریخ سیستان) بر
غزنه حمله کردند ، در حالیکه عمرولیث در بلخ با لشکر اسماعیل بن احمد
سامانی بمدد (۷۰ هزار سوار نیزه دار مشغول مقابله بود ، و در جنگی
بسال (۲۸۷هـ- ۹۰۰ع) گرفتار آمد ، و به بغداد فرستاده شد ، تا در
آنجا در حدود (۲۸۹هـ- ۹۰۱ع) کشته شد . عمرو نیز پادشاه
عمران دوست و عادل بود ، که هزار رباط و پنجصد مسجد
آدینه و پل ها و راههای زیاد ساخت ، و بقول ابن خلکان در
حسن سیاست و تدبیر مملکت داری نظیر نداشت ، و طوریکه ابن اثیر
تصریح کرده باحوال کشور و جیوش و افسران لشکر خود خیلی آگاه بودی
واحدی نتوانستی که کسی را بدون اجازت عمرو مجازات کند .

بعد از عمرولیث دولت صفاریان ضعیف گشت ، و سامانیان بلخی
بر افغانستان شمالی و هرات تا حدود سیستان قابض گشتند ، و اخلاف
صفاریان تا مدتی حکمران سیستان بودند ، چنانچه بسال (۲۸۹هـ- ۹۰۱ع)
تواسه های عمرو که طاهر بن محمد و برادر وی یعقوب باشد امارت را
بدست گرفتند ، و مدتی در فارس بجنگ پرداختند ، و بسال (۲۹۱هـ- ۹۰۳ع)
تابست و رخیج پیش رفتند تا که بسال (۲۹۶هـ- ۹۰۸ع) لیث بن علی بن
لیث ازین دودمان برآمد ، و طاهر و یعقوب را بمدد سبکری غلام عمرولیث
بگرفت و به بغداد فرستاد ، و خودش بنام (شیر لباده) بر سیستان امیر شد
و تابست و کس و فراه خطبه او را خواندند ، لیث برادر خود معدل را به

زابلستان فرستاد ، و بسال (۲۹۷هـ- ۹۰۹ع) تابست و رخیج (رخد) و کابل
مال ستند ، و به سال (۲۹۸هـ) در بست به نام خود سکه زد .
ولی لیث عاقبت بسال (۲۹۸هـ- ۹۱۰ع) در جنگی بدست سبکری که
از طرف خلیفه المقتدر تقویه شده بود گرفتار آمد و به بغداد زندانی شد ،
و مردم سیستان ازین خاندان علی یا ابوعلی محمد بن محمد بن لیث
اول را در سال (۲۹۸هـ) بیعت کردند و تا بست و غزنه و کابل نیز
خطبه بنام او خواندند ، ولی محمد از دست حکمران سامانی سیستان
شکست خورد ، و به بست رفت تا که لشکریان احمد بن اسمعیل سامانی
او را بسال (۲۹۸هـ) در رخیج گرفتار ساختند ، و به بست آوردند و او را
با سبکری مذکور به بغداد فرستادند ، و در آخر همین سال خطبه سیستان
بر آل سامان خوانده و خاندان صفاریان منقطع شد .

اما در سال (۲۹۹هـ) مردم سیستان بر منصور اسحق حکمران
سامانی شوریده و ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرولیث طفلده
ساله خاندان صفاری را کشیده ، بقیادت مولی سندلی که از موالی صفاریان
بود ، حکمران سامانی را بگرفتند ، و بمدد عیاران سیستان بنام ابو حفص
مذکور خطبه خواندند . ولی در بار سامانی حسین بن علی مروزی را به
سیستان فرستاد و باز بومصور جیهانی وزیر سامانیان ، سیستان را تا
زمینداور و زابلستان تصفیة کرد (۳۰۳هـ- ۹۱۵ع) بدینطور امرای دربار
سامانی تارخیج و وادی ارغنداب بدست آوردند ، و بقایای زمامداران سابق
(طراییل شاید مصحف رتاییل باشد) را از زابلستان برانداختند ، بسال
(۳۱۰هـ- ۹۲۲ع) احمد بن قدام و عزیز بن عبدالله بر سیستان امیر بودند ،
که باز مردم سیستان در (۳۱۱هـ) بشوریدند و امیر ابو جعفر احمد بن محمد
بن خلف بن لیث را از خاندان صفاریان بیرون آورده و بامیری سیستان
بنشانند و در رخد هم خطبه بنام او خوانده شد ، از طرف او حمک حکمران
رخیج و محمد به بست گماشته شد ، و مملکت را تا رخیج و حدود هرات
بدست آورد ، و تا سال (۳۵۲هـ- ۹۶۳ع) باستقلال حکم راند ، و مردی
پسندیده اخلاق و مدبر بود ، ایام حکومت او تا چهل سال در سیستان
بخوبی گذشت و عاقبت بسال (۳۵۲هـ) در سیستان کشته شد . و بعد از
وی امیر خلف بانو پسرش بجایش نشست ولی او را بر امارت سیستان
بامیر طاهر بوعلی از اخلاف برادر جد یعقوب لیث مکاوحت پیدا گشت
و چون طاهر مذکور بسال (۳۵۹هـ- ۹۶۹ع) در گذشت ، پسرش امیر
حسین بامیر خلف بانو می جنگید ، و بسال (۳۷۳هـ) از امیر سبکتگین

که بر غزنه تا بست متصرف شده بود امداد خواست. ولی امیر سبکتگین به خلف یآوری داد و در همین سال بین شان صلح شد. چون حسین از جهان رفت امارت سیستان بر امیر خلف قرار گرفت وی بخوبی واستقلال تا (۳۹۰هـ - ۹۹۹ع) حکم راند، چون در همین اوقات سلطان محمود از غزنه امارت سیستان را تهدید میکرد، بنا بران خلف اطاعت او را قبول کرد که سالانه صد هزار دینار را بخزانة غزنی بپردازد.

اما سلطان محمود سیستان را از مملکت مجزا نگذاشت. و بسال (۳۹۳هـ - ۱۰۰۲ع) بران سرزمین بتاخت و خلف را در حصار طاق سپهبد محاصره کرد. وی پیش سلطان رفت، ولی سلطان او را بگوزگانان خراسان تبعید کرد و سیستان جزو سلطنت آل سبکتگین شد، از نسل همین خلف بانو امرای محلی همواره در سیستان بنام ملوک تا حدود (۸۸۵هـ - ۱۴۸۰ع) و حتی تا عصر صفویان موجود بودند که باطاعت غزنویان و غیره از سیستان حکم‌داری میکردند.

ملوک صفاری در افغانستان اولین پادشاهان علم دوست و عمران پرور و عادل اسلامی بودند که مملکت را وحدت سیاسی و دینی دادند. در زمان صفاریان بود که زبان دری زبان درباری و ادبی گردید، و محمد بن وصیف سگزی او لاین قصیده دری را در مدح شاه صفاری سرود و هم دزین زمان حصص شرقی افغانستان مانند کابل و گردیز از نفوذ کابل شاهان رستند و بساط رتبیان و کابلشاهان از افغانستان برچیده شد.

(شجره مکمل صفاریان و ملوک سیستان مقابل این صفحه است)

(نمبر ۴۱)

- ۱- یعقوب بن لیث (۲۴۷-۲۶۵هـ)
- ۲- عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷هـ) قتلش در بغداد ۲۸۹هـ
- ۳- طاهر بن محمد بن عمرو لیث و برادرش یعقوب (۲۸۹-۲۹۶هـ)
- ۴- لیث بن علی بن لیث اول (مشهور به شیر لباده) (۲۹۶-۲۹۸هـ)
- ۵- ابوعلی معدل بن علی بن لیث اول (۲۹۹هـ)
- ۶- ابوحنفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو لیث (۳۰۰هـ)
- ۷- امیر ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث (۳۱۱-۳۵۲هـ)
- ۸- ابو احمد خلف بن احمد (حدود ۳۴۴هـ متوفی ۳۹۹هـ) ابن بانو
- ۹- امیر طاهر بوعلی بن محمد بن طاهر (از طرف مادر صفاری) (۳۵۲-۳۵۹هـ)
- ۱۰- امیر حسین ولد طاهر (۳۵۹-۳۷۳هـ)

۱۱- بهاء الدین طاهر بن نصر بن احمد ۴۸۰هـ

- * ۱۲- تاج الدین نصر بن طاهر بن محمد در حدود ۴۸۲هـ (متوفی ۵۵۹هـ)
- ۱۳- شمس الدین ابوالفتح احمد بن نصر ۵۵۹هـ
- ۱۴- عزالملوک محمد بن نصر؟
- * ۱۵- تاج الدین حرب بن محمد ۵۶۲هـ متوفی ۶۱۲هـ
- * ۱۶- شمس الدین یمین الدوله بهرامشاه بن عثمان ۶۱۲هـ
- * ۱۷- تاج الدین نصر بن بهرامشاه ۶۱۸هـ
- * ۱۸- رکن الدین ابو منصور بن بهرام شاه ۶۱۸هـ
- ۱۹- شهاب الدین محمود بن عثمان ۶۱۹هـ
- ۲۰- علی بن عثمان ۶۲۲هـ
- ۲۱- شمس الدین علی بن مسعود بن خلف بن مهربان بن طاهر ۶۲۶هـ
- * ۲۲- نصر الدین بن ابوالفتح بن مسعود ۶۵۲هـ
- ۲۳- شاه نصرت بن نصر الدین ۷۲۸هـ
- * ۲۴- قطب الدین محمد بن رکن الدین محمود ۷۳۱هـ
- ۲۵- تاج الدین بن محمد ۷۴۷هـ
- ۲۶- سلطان محمود بن شاه علی ۷۵۱هـ
- * ۲۷- عزالدین بن رکن الدین محمود ۷۳۳هـ
- ۲۸- قطب الدین بن عزالدین ۷۸۴هـ
- ۲۹- شاه شاهان تاج الدین بن قطب الدین ۷۸۸هـ
- * ۳۰- قطب الدین بن تاج الدین ۸۰۵هـ
- * ۳۱- شاه شاهان شمس الدین بن قطب الدین ۸۲۲هـ
- ۳۲- نظام الدین یحیی بن شمس الدین ۸۴۲هـ
- ۳۳- شمس الدین محمد بن یحیی ۸۸۵هـ
- ۳۴- سلطان محمود؟
- ۳۵- امیر محمد مبارز الدین حدود ۸۴۵هـ
- ۳۶- قطب الدین علی ۸۲۲-۸۴۲هـ
- ۳۷- شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد مولف احیاء الملوک در ۱۰۲۷هـ

مآخذ: گردیزی - تاریخ سیستان - تاریخ ادبیات از براون - طبقات سلاطین اسلام - ابن اثیر - طبری - طبقات ناصری - ابن خلکان - تاریخ الاسلام سیاسی - مروج الذهب - تاریخ عرب و روضه الصفا لب

زیدان - احیاء الملوك طبع تهران - تاریخ ادبیات از دکتر صفاء - تاریخ ادبیات فارسی از سعید نفیسی - (منظری از بقایای خرابه های قصور صفاریان در سیستان عکس نمبر ۴۲)

سامانیان

(۲۷۹ - ۵۳۸۹ هـ)

خاندانیست از اولاد (سامان خداه) مرد نجیبی که در روستای سامان بلخ حکمرانی و کیش زردشتی داشت ، وی بقول گردیزی بردست مأمون الرشید در حدود (۱۹۷ هـ ۸۱۲ ع) مسلمان شد ، و اسد فرزند سامان بحضرت مأمون راه یافت ، این اسد چهار پسر داشت : نوح - احمد - یحیی - الیاس که از طرف غسان بن عبداحکمران خراسان ، سمرقند و سفد به نوح و فرغانه با احمد و چاچ و اسروشنه به یحیی ، و هرات به الیاس سپرده شد ، و ابراهیم پسر الیاس به سپه سالاری دودمان طاهریان رسید . فرزند احمد بن سامان که امیر نصر نام داشت از طرف خلیفه معتمد بسال (۲۶۱ هـ ۸۷۴ ع) بامارت ماوراء النهر شناخته شد ، وی حکومت بخارا را ببرادرش اسمعیل بن احمد گذاشت ، تا که بسال (۲۷۵ هـ ۸۸۸ ع) در بخارا بین دو برادر جنگی سخت روی داد ، و نصر بدست اسمعیل افتاد ، و به سمرقند فرستاده شد ، و بسال (۲۷۹ هـ ۸۹۲ ع) از جهان رفت و تمام ماوراء النهر و خراسان بدست اسمعیل افتاد ، و دربار خلیفه معتضد و مکتفی نیز رسماً او را به پادشاهی شناخت وی مؤسس سلسله آل سامان است که بسال (۲۸۷ هـ ۹۰۰ ع) قوت گرفت و در بار خلافت بغداد نیز او را در مقابل آل صفار سیستان که دم از استقلال میزدند تقویت کرد و همدین سال در بلخ عمر ولایت صفاری را اسیر نمود و افغانستان شمالی و غربی را از تخارستان تا مرو و هرات و شمال ایران و ممالک ماوراء النهر را ضمیمه مملکت سامانی گردانید . و بقول مجمل فصیحی اسمعیل بر برخی از ناحیت های غربی هند نیز دست یافته بود که شاید مقصد آن گندهارا باشد محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی مترجم تاریخ طبری بزبان دری وزیر فاضل این پادشاه بود ، اسمعیل بسال (۲۹۵ هـ ۹۰۷ ع) از جهان رفت . (عکس مقبره اسمعیل سامانی نمبر ۴۳)

بعد از مرگ اسمعیل فرزندش احمد بجای او نشست ، وی در سال (۲۹۷ هـ ۹۰۹ ع) بهرات آمد ، و حسین بن علی مروزی را بسیستان فرستاد ،

«۱۲۲»

تا حکمرانان صفاری معدل ابوعلی را که تا بست و رخیج دست یافته بودند از بین برد ، و سیستان را بمنصور بن اسحاق سامانی داد ، ولی مردم سیستان چنانچه گذشت بقیادت سندلی او را گرفتند (۳۰۰ هـ ۹۱۲ ع) احمد بسال (۳۰۱ هـ) بدست غلامانش کشته شد ، و مردم پسر عشت ساله او نصر بن احمد را بتخت برداشتند ، و ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی وزیر دانشمند او امور مملکت را اداره می کرد .

بسال (۳۰۲ هـ ۹۱۴ ع) منصور بن اسحاق سامانی در خراسان سر برداشت و حسین علی مروزی نیز از سیستان و هرات بدو پیوست . ولی از دربار سامانی احمد بن سهل سپه سالار بهرات آمد ، چون منصور در نیشاپور مرد ، حسین در سال (۳۰۶ هـ ۹۱۸ ع) بعد از نبرد های صعب تسلیم و عفو شد . در عهد نصر چنانچه گذشت ولایت سیستان بین حکمرانان محلی و امرای سامانی دست بدست میگشت ، دیگر از وقایع این عصر به تاریخ افغانستان ربطی ندارد . نصر بسال (۳۳۱ هـ ۹۴۲ ع) بعد از شاهی سی سال در گذشت ، و نوح اول پسرش بر تخت سامانی نشست .

از وقایع مهم عهد وی در صفحات افغانستان شمالی و خراسان شورش بوعلی چغانی بن محتاج است که حکمران این نقاط بود ، و بمند امیر ختلان در بلخ و گوزگانان و سمنگان و تخارستان لشکر فراهم آورد ، ولی از لشکر امیر نوح شکست خورد ، و بسال (۳۴۱ هـ ۹۵۲ ع) بازار طرف دربار سامانی بامارت خراسان شناخته آمد . نوح بسال (۳۴۳ هـ ۹۵۴ ع) مرد ، و فرزندش عبدالملك اول بر تخت نشست . در عصر وی ابوالحسن سیمجور بسال (۳۴۵ هـ ۹۶۰ ع) بسپه سالاری خراسان مقرر شد ، ولی مردم از وی شکایت کردند ، و عوض او ابو منصور عبدالرزاق بخراسان آمد (۳۴۹ هـ ۹۶۰ ع) و بعد از وهم البتکین حاجب الحجاب به سپه سالاری خراسان گماشته شد ، و ابوعلی محمد بلعمی حکمران آنجا بود ، و بکر بن مالک بقول ابن مسکویه برای قلع و قمع بوعلی محتاج مقرر شد ، تا او را از خراسان برکنند ، بکرا او را با قاصی خراسان دوانید ، تا که عبدالملك اول بسال (۳۵۰ هـ ۹۶۱ ع) درگذشت ، و برادرش منصور بن نوح اول جانشین او شد ، وی ابو منصور عبدالرزاق را به حکمرداری خراسان و دفع البتکین گماشت ، این شخص بسال (۳۵۰ هـ ۹۶۱ ع) از نساپور عقب نشسته ببلخ و خلم و تخارستان را غزنه آمد و اساس دولت غزنوی را نهاد . به سال (۳۵۳ هـ ۹۶۴ ع) سرهنگ ابوعلی محمد بن عباس در حصار تولک هرات عاصی شد . از طرف ابوالحسن سیمجور حکمران خراسان ، بو جعفر نامی

بدفع او گماشته شد ، که بعد از تسخیر حصار تولاک برخی از قلاع غور را نیز کشود . در عصر منصور خلف بن احمد حکمران سیستان نیز از طرف دولت سامانی تقویه شد ، ولی بعد ازین خلف مذکور در سیستان سر از اطاعت سامانیان برداشت ، و منصور را با او هفت سال جنگ روی داد ، که در نتیجه بصلح انجامید (۳۷۳هـ) ولی همین وقایع بقول ابن اثیر سبب وهن دولت سامانی شد ، و حکمرانان اطراف راطمع خام بمرکز آنان پیداگشت . منصور بسال (۳۶۶هـ-۹۷۶ع) از جهان رفت ، و بجای او نوح دوم بن منصور بنشست ، در عصر او حکمرانی خراسان تا موقع مرگش (۳۷۸هـ - ۹۸۸ع) به ابوالحسن سیمجور تعلق داشت ، والبتگین از جهان رفته و عوض او داماد وی سبکتگین امور غزنی را بدست گرفته بود . و ابوعلی سیمجور که بعد از مرگ پدرش ابوالحسن خراسانرا در دست داشت ، با فایق خاصه حکمران بلخ همدست شد ، و خود سری آغاز نهادند ، نوح برای سرکوبی آنها و اصلاح امور خراسان یکی از رجال دربار ابوالعباس تاش را بخراسان فرستاد ، و از سبکتگین امدادخواست ، سبکتگین با پسرش محمود بکمک نوح دوم بیامد ، و در نزدیکی هرات در سال (۳۸۴هـ-۹۹۴ع) ابوعلی را بشکست و آنها بدربار دیلمیان پناه بردند ، و امیر نوح دوم ، سبکتگین را بلقب «ناصر الدین» به حکمداری خراسان تا غزنه و کابل و بلخ بشناخت ، و محمود پسرش را بلقب «سیف الدوله» به حکمداری نشاپور نواخت . امیر نوح دوم و سبکتگین بسال (۳۸۷هـ) درگذشتند ، و منصور دوم فرزند نابالغ نوح دوم بر تخت سامانی نشاندند شد ، ولی نظام دودمان آل سامان از هم گسیخت ، و ایلیک خان بخارا را گرفت و فایق و بکتوزون منصور دوم را کور کردند (۳۸۹هـ-۹۹۸ع) و برادرش عبدالملک دوم بن نوح دوم را بتخت برداشتند . اما سلطان محمود به انتقام آن پادشاه کور بمر و آمد ، و بالاخر با بکتوزون و فایق چنین کرد : که هرات و بلخ (یعنی افغانستان تا کابل) ازان محمود باشد ، و نشاپور و مرو ایشانرا . محمود ازین جنگ بسال (۳۸۹هـ) بازگشت ، و همدین سال ایلیک خان بر بخارا تصرف کرد ، و عبدالملک دوم سامانی را به اوزگند زندانی گردانیده و بکشت . ابونصر ابراهیم منتصر پسر نوح دوم شهزاده آخرین سامانی دلیرانه بانصر برادر محمود و ایلیک جنگ میکرد و سر انجام بسال (۳۹۵هـ-۱۰۰۱ع) بتحریک محمود کشته شد و سلسله سامانیان منقرض گردید .

از مشاهیر علمی و اداری این عصر دو نفر وزیر معروف محمد بن

احمد جیهانی (جامع جغرافیای مفقود) و محمد بن محمد بلعمی (مترجم تاریخ طبری به دری) و از شعرای قدیم دری هم ابوشکور بلخی ، و رودکی ، و دقیقی بلخی ، و ابومحمدهاشم (شاعر پنبنتو متوفی ۲۹۷ هـ در پست) و غیره اند .

در عصر سامانیان دیانت اسلام و مدنیت اسلامی بازبان و ادب عربی تا کابل روانی یافت ، ولی سرحدات شرقی مملکت مانند ننگرهار - لغمان - درهای کنرو کوهسار خوست و منگل با مدنیت و وضع وادیان و زبانهای قدیم ماند . و ادبیات دری نشو نمای خوبی نمود . (شجره آل سامان نمبر ۴۴)

- ۱- نصر اول بن احمد سامانی (۲۶۱-۲۷۹هـ)
- * ۲- اسمعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵هـ)
- * ۳- احمد بن اسمعیل (۲۹۵-۳۰۱هـ)
- * ۴- نصر ثانی بن احمد (۳۰۱-۳۳۱هـ)
- * ۵- نوح اول بن نصر (۳۳۱-۳۴۳هـ)
- * ۶- عبدالملک اول بن نوح (۳۴۳-۳۵۰هـ)
- * ۷- منصور اول بن نوح (۳۵۰-۳۶۶هـ)
- * ۸- نوح دوم بن منصور (۳۶۶-۳۸۷هـ)
- * ۹- منصور دوم بن نوح دوم (۳۸۷-۳۸۹هـ)
- * ۱۰- عبدالملک دوم بن نوح دوم (۳۸۹هـ)

۱۱- ابوابراهیم منتصر بن نوح دوم ۳۹۰ تا قتل او در ۳۹۵ هـ
مآخذ: گردیزی - ابن اثیر - طبقات ناصری - دائرة المعارف اسلامی تاریخ سیستان - تجارب الامم - تاریخ الاسلام سیاسی ... مختصر تاریخ ایران از پاول هورن - روضة الصفا - طبقات سلاطین اسلام - معجم الانساب زمباور - تاریخ بخارا - لب التواریخ - تاریخ یمینی - ترکستان بارتولد - حبیب السیر .

حکمرانان پنبنتون

(حدود ۳۰۰هـ)

دودمان بسیار قدیم که در کوه سلیمان تا کوهسار غور و نواحی آن در بین پنبنتون ها حکمرانی و رهنمائی داشتند سه برادر مشهورند : که مرغنبیت و بیتنی و سرین باشند ، پسران پنبنتون (پتھان) مشهور به عبدالرشید کیس ، که درباره این دودمان افسانههای محلی پنبنتون منقولست

فریغونیان

(حدود ۲۵۰ تا ۴۱۰ هـ)

این دودمان در عصر سامانیان و غزنویان در گوزگانان حکمرانی داشتند و روابط دوستی را با هر دو خانواده سلطنت حفظ میکردند ، و شاهان صلح دوست و علم پرور و دانشمند بودند ، سرحد حکومت شان شمالاً دریای آمو و جنوباً غرستان و غور و تالقان (نزدیک رباط کروان) تا حوالی زمینداور و هیرمند بود ، که در غور حکمرانی بنام غور شاه زیر دست فریغونیان بودی ، خود گوزگان بر حوالی سرپل موجوده اطلاق شدی و این دودمان از نسل شاهان قبل الاسلام (گوزگان خدایه) مربوط بر باطرفیغون بودند که بقول مقدسی بفاصله راه یگروزه اند خود (اندخوی کنونی) و کرکی واقع بود . و کلمه افریغ در اعلام قدیم این سرزمین تا خوارزم بنظر می آید از خود فریغون سر سلسله این خاندان معلوماتی نداریم ، جز اینکه بقول العتبی در حدود قرن سوم هجری در نواحی رباط افریغون میزیست ، اما فرزند او احمد بن فریغون نخستین مردیست که در تاریخ دوره اسلامی ازین خاندان او را میشناسیم ، نرسخی گوید : بسال (۲۸۷ هـ - ۹۰۰ ع) که امیر اسمعیل سامانی با عمرو لیث صفاری در بلخ لمصاف داد ، امیر احمد فریغونی از طرف عمرو لیث حکمران بلخ نیز شناخته شد . قابوس نامه او را مالک بسی از گله های اسپان میشمارد ، که روزی هزار کوره ارزق می آورد ، و این سخن مبالغه نیست ، زیرا مردم آن سرزمین تاکنون بگله داری اسپ مشهورند .

دیگر از حکمداران این خاندان ابوالحارث محمد بن احمد است که ما او را از کتاب جغرافی قدیم زبان دری حدود العالم میشناسیم او حکمدار علم دوستی بود ، و کتاب مذکور بسال (۳۷۲ هـ - ۹۸۲ ع) به وی تقدیم شده بود ، و در ریعمان اقتدار این خاندان حکمرانی داشت ، و اصطخری در حدود (۳۴۰ هـ - ۹۵۱ ع) از او ذکری دارد ، و بقول بار تولد بسال (۳۶۵ هـ - ۹۷۵ ع) دختر خود را به شاه جوان سامانی نوح بن منصور داد ، و بعد از (۳۸۰ هـ - ۹۹۰ ع) بقول العتبی نوح بن منصور او را به پیکار فایق طلبید ولی شکست خورد . ابن اثیر گوید که بسال (۳۸۳ هـ) نوح از خراسان به گوزگانان آمد ، و ابوالحارث بدو پیوست و بسال (۳۸۵ هـ) که سبکتگین با فایق مصاف داده بود ، ابوالحارث به کمک سبکتگین بهرات آمد ، و در همین اوقات بقول العتبی دختر دیگر خود را به محمود پسر سبکتگین داد ، و یک

ولی آنچه مورخ قدیم تراغفانی سلیمان ماکو در حدود (۶۱۲ هـ - ۱۲۱۵ ع) در تذکره خود نگاشته ، و بعد از آن مورخین دیگر مانند ابوالفضل علامی در آئین اکبری (۱۰۰۶ هـ - ۱۵۹۷ ع) و اخوند درویزه (متوفی ۱۰۴۸ هـ - ۱۶۲۸ ع) در تذکره الابرار و مخزن اسلام ، و نعمت الله هروی در مخزن افغانی (۱۰۱۸ هـ - ۱۶۰۹ ع) و شیخ امام الدین خلیل متوفی (۱۰۶۰ هـ) در تاریخ افغانی تأیید نموده اند ، و حقایق تاریخی است از آن پدید می آید که این سه برادر در حدود (۲۵۰ تا ۳۰۰ هـ) در افغانستان از کوهسار غور تا کوه سلیمان فرمانروائی و نفوذ روحانی و قبیلوی داشتند و برخی از مناجاتهای پشتوی شیخ بیتنی در ادبیات پشتو منقول و در دست است . و بعد از آن خرشبون بن سربن از کوه سلیمان تا کوه غوندان کلات غلزائی اقتدار داشت ، و بسال (۴۱۱ هـ - ۱۰۲۰ ع) در مرغه دامنه جنوبی کوه سلیمان وفات کرد ، همچنان اسماعیل بن بیتنی در کوه سلیمان نفوذ روحانی و حکمفرمائی داشت و دامنه اقتدار او بطرف شمال غربی کوه سلیمان (وازه خوا) تا غزنی میرسید ، و ازین دو نفر هم اشعار قدیم پشتو منقولست حدود (۴۰۰ هـ - ۱۰۰۹ ع) . سه نفر اولاد خرشبون بنام کندوز مندو کاسی از اجداد معروف اقوام افغانی اند ، که سلسله اودلاشان در علم الانساب افغانی شرح شده است .

مخفی نماند که افغانان خرشبونی در شرق افغانستان پراکنده بودند ، چنانچه عبدالرزاق سمرقندی ذکر آنان را در غزنین و برمل بنام (افغان خرسوانی) می کند ، و این در حدود ۸۲۰ هـ است . (مطلع سعدین ج ۲ جزو اول ص ۳۵۹ طبع لاهور) در کتب انساب افغانی این سه برادر غرغنبت - بیتنی - سره بن سر سلسله تمام قبایل پشتون شمرده می شوند ، که در اینجا شجره نسب شعبه های مهمه آن نوشته می شود . (رجوع به شجره نسب نمبر ۴۵)

ماخذ: تذکره الاولیا سلیمان ماکو - پستانه شعراج - آئین اکبری مخزن افغانی - تذکره الابرار درویزه - پته خزانه - تاریخ ادبیات پشتو ج ۲ - مطلع سعدین ج ۲ - حیات افغانی - شوکت افغانی - صولت افغانی - خورشید جهان - پتهانان سراولف کیرو - گزیتیر صوبه سرحد و بلوچستان

گزیتیر افغانستان - تاریخ سلطانی .

۲- امیر احمد بن فریون (۲۷۹- حدود ۳۳۷ هـ)

۳- ابو حارث محمد بن احمد (۳۳۷-۳۸۹ هـ)

۴- فریون بن محمد (حدود ۳۹۴ هـ)

* ۵- ابونصر احمد بن محمد (۳۹۰-۴۱۰ هـ)

۶- حسن بن ابو نصر احمد؟ (۴۱۰ هـ)

مآخذ: العتبی- گردیزی- اصطخری- نرشخی- مقدسی- بیهقی
قابوس نامه- عوفی- ابن اثیر- مینورسکی در حواشی حدود العالم-
جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد. معجم الانساب- مقالات مینورسکی
طبع لندن.

لودیان ملتان

(حدود ۳۷۰-۴۰۱ هـ)

در حدود (۳۶۶-۹۷۱ ع) سبکتگین در غزنه اقتداری بدست آورد و حکمداران سامانی ضعیف گشتند. بنابراین بلاد افغانستان از تخارستان و بلخ تا گوزگانان و هرات و سیستان و بست و کابل تا گردیز مربوط به پایتخت غزنه گشتند (۳۶۸ هـ ۹۷۸ ع) درینوقت قسمت های شرقی افغانستان تا ماورای سند و ملتان بدودمان معروف لودیان ملتان تعلق داشت و از لاهور تا خیبر جبه پاله کابلشاه حکم میراند. چون سبکتگین بر کابل و ننگرهار تاخت آورد، جبه پاله پیش آمد و در حدود غزنه با او جنگ کرد و شکست خورد، و بعد از دادن خساره جنگی به لاهور بازگشت، و راجهای قنوج، دهلی، اجمیر، کالنجرا هم با خود همراه ساخته با یک لک سوار جرار از خیبر گذشته و به لغمان کنار دریای کابل رسید، سبکتگین با او پیکار کرد، و هزاران نفرشانرا بکشت و عقب راند، و تا دریای سند تعقیب کرد، و یکنفر امیر خود را با دوهزار سوار در پشاور گذاشته بغزنه آمد (۳۸۱-۹۹۱ ع) درینوقت ملتان بدست شیخ حمید لودی بود که طایفه معروفیست از افغانان. و این لودیان چون اقتدار روز افزون سبکتگین را دیدند با او صلح کردند، و چون جبه پاله شکست خورد، شیخ حمید در ملتان بر حال خود ماند، و با سبکتگین معاهده بست (۳۸۲ هـ) و برادر زاده اش شیخ رضی بقول احمد لودی در اخبار اللودی از شعرای زبان پهنپتو بود که در عصر حمید لودی بکوهسار افغانان (کوه سلیمان) تبلیغ اسلام میکرد، و ازین بر می آید که بعضی افغانان بین مجرای سند و غزنی تا این اوقات دین اسلام را قبول نکرده بودند.

دختر سبکتگین را به پسر خود ابوالنصر احمد بن محمد نکاح کرد. و بسال (۳۸۶ هـ ۹۹۶ ع) چون سبکتگین درگذشت، همین ابوالحارث بین محمود و برادرش اسمعیل صلح کرد و با محمود بغزنه رفت و بسال (۳۸۹ هـ ۹۹۸ ع) محمود گرفتاری اسمعیل را نیز به ابوالحارث سپرد و این آخرین ذکریست از ابوالحارث در اوراق تاریخ.

العتبی بسال (۳۹۴ هـ ۱۰۰۳ ع) ذکری از یکنفر بنام فریون بن محمد دارد که محمود او را از بلخ به تعقیب آخرین شهزاده سامانی منتصر بحدود اند خود و مرورود فرستاده بود ولی تحقیقی از احوال او در دست نیست اما شخص دیگر ازین خاندان ابونصر احمد بن محمد ابوالحارث است که بقول العتبی و گردیزی والی گوزگانان بود، بسال (۳۹۸ هـ ۱۰۰۷ ع) در جنگ پل چرخیان بین قراخانیان و برادر محمود در قلب لشکر محمودی قیادت میکرد، و بسال (۳۹۹ هـ ۱۰۰۸ ع) در جنگ بهیم نگرهنگ نیز با محمود همراه بود، و بسال (۴۱۰ هـ ۱۰۱۰ ع) از جهان رفت. بیهقی در حوادث سال (۴۱۰ هـ ۱۰۱۰ ع) گوید که در همین سال محمود به جنگهای غور رفت، ولی شهزادگان او مسعود و محمد بعمر ۱۴ سالگی در زمینداور بمرافقت حسن نام فرزند امیر فریون گوزگانان میزیستند. چون درین سال امیر ابوالحارث مرده بود، لهذا حسن فرزند جوان او از بطن دختر سبکتگین نامزد تاج و تخت گوزگانان بود، ولی بیقین معلوم نیست که این حسن فرزند همان فریون بن محمد بود یا فرزند ابونصر؟ اما میدانیم که سلطان محمود بقول العتبی و عوفی دختر ابو نصر فریونی را برای پسر خود محمد گرفت، و سرزمین گوزگانان را به ابو نصر باز داد و ابومحمد حسن بن مهران را بکفالت امور آنجا باوی مقرر کرد، گویا خطه گوزگانان بسال (۴۰۸ هـ ۱۰۱۷ ع) کاملاً در تحت اقتدار غزنویان آمده بود، و ناصر خسرو علوی درین بیت اشاره کرد:

کجاست آنکه فریونیان زهیت او

زدست خویش بدادند گوزگانان را

باینصورت دودمان فریونیان شاهان محلی شمال غربی افغانستان بودند. که بپرورش علوم و عدالت و نیکنامی شهرت داشتند و بدریار آل فریون علما و نویسندگان معروفی پرورده شده اند، که لغز آنجمله اند:

بدیع الزمان همدانی- ابوالفتح بستی- خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم- و مؤلف نامعلوم حدود العالم.

۱- امیر فریون (۲۵۰ هـ)

چنانچه بسال (۳۷۲هـ) نویسنده جغرافیای حدود العالم، شهر قندهار (کناراندس) را جای برهمنان و بتان و لغمان را جای بتکدها و بنیهار (بنیر) را جای افغانان و هندوان بت پرست میداند، در حالیکه در همین وقت بست و غورورخدهشهرهای اسلامی بودند و کابل شهری بود که نصف آن مسلمان و نصف مردم هند و مذهب بودند. از وفات شیخ حمیدخبری در تاریخ وارد نیست و همین قدر پدید می آید که اقتدار او در ملتان تا کنار های سند و کوه سلیمان محصور بود و لاهور تا تکسیلا و وینند و قندهار (کنار دریای سند) به جبه پاله تعلق داشت، ولی محمود بسال (۳۹۲هـ/۱۰۰۱ع) وینند را کشوده و بسال (۳۹۶هـ/۱۰۰۵ع) چون برملتان حمله نخستین کرد، حکمران ملتان ابوالفتوح داؤدبن نصر بود، پس پدید می آید، که نصر بن شیخ حمید حکمران دوم لودیان در حدود (۳۹۰هـ/۹۹۹ع) حکم رانده بود، و وی بعد از حمید جانشین او گردیده و در رقابت سیاسی خاندان لودیان با غزنویان از طرف سلطان محمود به سوءعقیدت و گرویدن به کیش ملاحده اسمعیلی متهم شده بود. ولی از مآخذ بومی پښتو مانند پته خزانه و شعر پښتوی او پدید می آید که این اتهام غلط بود و وی ملحد بیدین نبود.

ابوالفتوح داؤد بغداد از نصر بتخت ملتان رسید، و بسال (۳۹۵هـ/۱۰۰۴ع) که سلطان محمود بر حکمران بهاتیه (بجی راؤ) تاخت، داؤد اعتنائی نشان نداد و بنا بران بسال دیگر محمود بالشکر تازه دم از راه ننگرهار گذشته بعد از شکست دادن به راجه انیده پاله در پشاور به ملتان رسید، و بعد از محاصره هفت روزه داؤد لودی سالانه دو لک و بقولی هم دو کرور در هم خراج قبول کرده و بیست هزار درهم غرامت داد، و معاهده صلح با محمود بست و تا سال (۴۰۱هـ/۱۰۱۰ع) بر ملتان و حصص شرقی افغانستان حکم راند، تا که در همین سال محمود بر ملتان تاخته و او را بگرفت و در قلعه غورک (شمال قندهار) زندانی ساخت و در همانجا از جهان رفت. با استیصال داؤد اگرچه دودمان لودیان قدیم از بین رفت، ولی اعقاب داؤد بعد ازین هم در ملتان بودند چنانچه بقول فخر مدبر، شیخ پسر داؤد بعد از مرگ سلطان مسعود در ملتان شورش کرد و لشکری از طرف سلطان مودود بسپه سالاری احمد محمد حاجب بزرگ و فقیه سلیطی پسر کوبی او گماشته شد، چون لشکر به قلعه وایوه رسید، شیخ مذکور با همراهان خود به منصوره رفت و لشکریان غزنه ملتانرا بگرفتند، و این آخرین ذکر بیست از بقایای دودمان لودی در ملتان.

این خاندان ممثل اولین ثقافت اسلامی و افغانی در هند است و دو نفر شیخ رضی برادر زاده حمید و نصر بن حمید شعرای زبان پښتواند، و پته خزانه تذکره شعرای پښتو اشعار آنها را با احوال شان بحواله اعلام اللوذعی فی اخبار اللودی تالیف شیخ احمد ابن سعید اللودی (۶۸۶هـ/۱۲۸۷ع) آورده است و فرشته نیز افغانیت آنها را نوشته است. و ما می بینیم که لودیان باز در سال (۸۵۵هـ) بقیادت بهلول لودی در هند خاندان دوم سلطنت را تشکیل کرده و مدت یکصد سال حکم رانده اند (۹۳۲هـ) ولی خاندان اول بتاریخ افغانستان ربط دارد، و خاندان بهلول در هند سلطنت کرده اند.

۱- شیخ حمید لودی (حدود ۳۷۰هـ)

۲- شیخ رضی برادر زاده حمید (حدود ۳۸۰هـ)

۳- نصر بن حمید (حدود ۳۹۰هـ)

۴- ابوالفتوح داؤد بن نصر (۳۹۵-۴۰۱هـ)

۵- شیخ ... بن داؤد (حدود ۴۳۲هـ)

مآخذ: تعلقات هند و عرب - زین الاخبار - تاریخ ادبیان پښتو ج ۲ - شوکت افغانی - تاریخ یمنی - فرشته - طبقات اکبری - حدود العالم - تاریخ سند - ابن اثیر - حیات افغانی - خورشید جهان - پته خزانه آداب الحرب.

آل بانيجور تخارستان

(۲۳۲-۳۷۲هـ)

این سلسله امرا در تخارستان و بلخ و خلم و ترمذ و اندراب و پنجپیر و بامیان و وخش حکمرانی داشته و منسوبند به بانيجور شخصیکه معاصر خلفاء عباسی منصور و مهدی بود و غالباً از بقایای تگین شاهیان قبل از اسلام باشند. ازان جمله اند:

* ۱- داؤد بن الیاس که در حدود ۲۳۲هـ سکه زده و در سنه ۲۵۸هـ یعقوب لیث صفاری بلخ را ازو گرفت. وی از سنه ۲۳۳ تا ۲۵۸هـ حکمران بلخ بود و در سنه ۲۵۹هـ از جهان رفت.

* ۲- ابوداؤد محمد بن احمد بن بانيجور، که در حدود ۲۶۰هـ سکه زده است. وی از سنه ۲۶۰ تا ۲۶۵هـ حکمران بلخ و بعد از ان تا ۲۷۹هـ حکمران تخار و جوزجان و ختلان و ترمذ نیز بود.

قراریکه مارکوارت در ایرانشهر تصریح کرده، شار کلمه بیست که با شیر و شاه هم ریشه است. و این لقب يك عده حکمرانان سرزمین مرکزی افغانستان بود، که سرزمین حکمرانی ایشان با کشور شیران بامیان شرقاً مجاور بوده است و طوریکه در مباحث نخستین این کتاب گفتیم، این دودمانهای شاهی از بقایای عناصر کوشانی هپتالی این سرزمین اند. و مرکز حکمرانی ایشان در بشین بود، که شورمین و بغشور نیز از بلاد آنجااند. و اصل نام این کشور به تلفظ اوستایی غرستانه و در طبقات ناصری نیز غرستان (غردر پشتوکوه + ستان) است و فردوسی در شاهنامه غرچگان گوید، و معرب آن غرجستان یا غرشتان باشد. و شاران حکمرانان این سرزمین بعدل و داد مشهور بودند و ناصر خسرو قبادیانی درین بیت این خاندانها و مراکز حکمرانی ایشانرا یادکرد:

استاده بد به بامیان شمیری
بنشسته بعزدر بشین شاری (۱)

چنین بنظر می آید که شاران غرستان در ازمنه قبل از اسلام نیز در همین سرزمین حکمرانی داشتند، و تصویر یکی از اسلاف ایشان که بدست آمده عیناً با چهره شاهان هپتالی (هیاطله = هون) شبیه است.

در عصر اسلامی ذکر شاران غرستان بافتوحات سلطان محمود و تمرکز اداری کشور در تحت اداره سلطنت غزنه می آید، که یکی ازین شاران غرستانی مسمی به شار رشید در سنه ۳۸۹ هـ به سیادت سیاسی سلطان محمود و توحید اداری کشور خاضع شده بود. دیگر شارابونصر محمد بن اسد است که در سنه ۴۰۵ هـ سلطان محمود او را اسیر ساخت، و در سنه ۴۰۶ هـ در هرات از جهان رفت.

۳- شارشاه ابومحمد بن محمد در زندگانی پدر بجایش نشست و با سلطان محمود و ابوعلی سیمجور جنگید و قبل از سنه ۴۰۶ هـ درگذشت.

۴- شار اردشیر.

۵- شار ابراهیم بن اردشیر.

۶- شار شاه بن ابراهیم که دخترش حور ملک در حیات سلطان حسین جهانسوز غوری بود.

(۱) در دیوان ناصر ۴۶۸ این بیت مفلوط طبع شده، تصحیح شد.

* ۳- ابو جعفر احمد بن محمد بن احمد که از حدود ۲۷۹ حکمران بود، و در سنه ۲۸۸ هـ در اندراب سکه زده است.

* ۴- جعفر بن احمد بن محمد که از ۳۱۰ هـ بعد حکم رانده و درختل در ۳۱۰-۳۱۲-۳۱۳ هـ سکه زده که اکنون هم موجود است.

۵- احمد بن جعفر بن احمد که در حدود ۳۷۲ هـ حکمران بود و بقول کردیزی از اعوان ابی علی احمد بن محتاج چغانیان است.

از افراد این خاندان حکمرانان دیگر هم بوده اند، مانند داؤد بن بانیجور در سنه ۲۰۶ هـ عامل بصره - و هاشم بن بانیجور متوفی ۲۴۳ هـ حکمران و خش و هلاورد - و بیگ بن عباس بن بانیجور صاحب ختل و حارث که از ۲۷۲ تا ۲۹۳ حکمران ختل بود و سکه هم زده و داؤد بن ابو داؤد بن عباس که در حدود ۲۷۲ هـ زندگی داشت - و حاتم بن داؤد بن بانیجور که در حدود ۲۵۱ هـ در جوزکرمان حکم میراند - و الیاس بن هاشم که در سنه ۲۱۱ هـ سر لشکر مصر بود - شجره نسب این دودمان را ببینید (نمبر ۴۶)

شارانیکه بعد از عهد سلطان محمود گذشته‌اند ، در تحت سلطه مرکزی غزنه و غور میزیستند ، ولی اشخاص عالم و دانش دوست علم پروری بودند .

مآخذ: ابن اثیر - تاریخ یمنی عتبی - دایرة المعارف اسلامی ماده غرجستان - نامهای ایرانی جستی - روضة الصفا - تاریخ گزیده - معجم الانساب زمباور - ابن خرداد به ۳۹ - معجم البلدان ۳ - ۷۸۵ .

امرای اندراب

این امراء نیز از بقایای حکمرانان قدیم کوشانی هپتالی بنظر می آیند . که در عصر اسلامی قبول اسلام نموده در کوهسار اندراب باقی مانده‌اند . و چون سرزمین حکمرانی ایشان در بین کوهسار دشوار گذار افتاده بود ، البته از تسلط جهانگیران نجات یافته‌اند .

از نامهای این امراء فقط نام دو نفر بوسیله مسکوکاتیکه از ایشان بدست آمده معلومست ، و این مسکوکات درموزه ارمنیاج موجود است :

۱ - مکتوم بن حرب در حدود ۳۵۹ هـ

۲ - سبلان بن مکتوم از حدود ۳۶۵ تا ۳۷۴ هـ

مآخذ: معجم الانساب زمباور - فهرست ارمنیاج از مارکوف .

امرای چغانیان - آل محتاج

چغان (صغان مغرب) سرزمینی است دران طرف دریای آمو که اکنون قسمت جنوبی جمهوری تاجیکستان شوروی باشد . درین سرزمین از زمانهای قدیم خانواده سلطنتی بنام (چغان خدان) حکم میراندند ، که از عناصر تاجیک آریایی بوده‌اند . و در عصر اسلامی و اوایل قرن سوم امیر محتاج منسوب به چغان خدان به حکمرانی رسیده بود ، که پس از او خاندانش در تاریخ بنام «آل محتاج» مشهور گردیده و امرای بادادودانش از آن برآمدند ، و در عهد سامانیان و غزنویان بر دو طرف دریای آمو و بلخ و تخار تا دامنه‌های شمالی هندوکش حکمرانی کرده‌اند . پدر محتاج که احمد نامداشت ، ذکرش در معجم الادباء یا قوت آمده است . و ایام حیاتش در حدود ۲۵۰ هـ تخمین شده میتواند . افراد دیگر این خاندان :

۱ - از محتاج پسری بنام ابوسعید مظفر ماند که در حدود ۳۰۰ هـ زندگانی و حکمرانی داشت . و پسرش ابوبکر محمد بن مظفر امیر دربار نصر بن احمد سامانی بود ، که در سنه ۳۲۱ هـ سپه سالار کل عساکر خراسان و حکمران آن بود و پیش ازین در محرم ۲۹۸ هـ از دربار احمد بن

اسمعیل سامانی به فتح سیستان فرستاده شد ، و باز در کرکان حاکم گشت . ایام حکمرانی او در خراسان از ۳۲۱ هـ تا سنه وفاتش ۳۲۹ هـ هجریست . این شخص در حوادث خراسان بحیث حکمران قوی و مؤثر همواره دست داشت ، و در چغانیان مدفون گردید .

۲ - ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر که در سنه ۳۲۷ هـ حین مریمی پدرش سپه سالار و حکمران خراسان بود ، و در سنه ۳۲۹ هـ در جرجان وری با ماکان بن کاکلی جنگید و او را بکشت ، ولی در سنه ۳۳۳ هـ چون از دربار امیر نوح بن نصر سامانی از حکمرانی خراسان معزول شد ، سراز اطاعت کشید و نوح را خلع و خودش بر خراسان مستولی شد ، و تا آخر عمرش با دربار سامانیان زدو خوردی داشت تا که در ۲۹ رجب ۳۴۴ هـ بمرد و در چغانیان مدفون شد .

۳ - ابو العباس فضل بن محمد بن مظفر در سنه ۳۳۳ هـ از جانب برادرش ابوعلی بحکومت بلاد جبل (عراق عجم) مامور شد ، و بعد ازین سپه سالار بزرگ عساکر سامانی بود ، که با برادرش هم جنگها کرد ، ولی در سنه ۳۳۶ هـ در بخارا محبوبس شد .

۴ - ابوالمظفر عبدالله بن احمد بن محمد بن مظفر که از ۳۳۷ هـ پیعد بدربار امیر نوح سامانی بطور رهین بسر می برد و در سنه ۳۴۰ هـ از اسب افتاد و بمرد و در چغانیان مدفون گشت .

۵ - ابو منصور بن احمد بن محمد که در سنه ۳۴۰ هـ نیابت حکمرانی چغانیان داشت .

۶ - ابوالمظفر طاهر بن فضل بن محمد بن مظفر والی چغانیان و مرد فاضل و ادب پروری بود ، منجیک ترمذی از مداحان اوست و در سنه ۳۷۷ هـ درگذشت .

۷ - فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد والی ادب پرور و مدبوح دقیقی و فرخی بود ، که قصیده معروف داغگاه فرخی «تا پرند نیلگون بر روی پو شد مرغزار» در مدح اوست ، اوسکه هم زده است .

امرای آل محتاج عموماً با دودمانهای سلطنتی سامانیان و غزنویان روابط نیک خود را حفظ میکردند و در تحت حمایت ایشان حکمرانی ولایات شمالی هندوکش از بدخشان و تخار تا بلخ و جوزجان داشته‌اند . و این خاندان از پروردگان ادب دری بشمار می آیند . (شجره نسب دیده شود (نمبر ۴۷)

ماخذ: تعلیقات چهار مقاله از دکتور معین - معجم الانساب زمباور - ابن اثیر - تاریخ یمنی - معجم الادباء - رودکی سعید نفیسی - ابن خلدون روضة الصفاء - دایرة المعارف اسلامی - دیوان فرخی - چهار مقاله عروضی سمرقندی.

سیمجوریان

کلمه سیمجور بقول جستی در نامهای ایرانی بمعنی کورخر سیمین است (سیم + گور) و این نام ابوعمران سیمجور یکی از سرداران خراسانست که به دربار اسماعیل بن احمد سامانی وظیفه دوات داری (سرمنشی) داشت (۲۸۷هـ) و او را دواتی گفتندی. که يك خانواده بزرگ خراسانی بود.

ابوعمران سیمجور دواتی در سنه ۲۹۸هـ از دربار احمد بن اسماعیل سامانی به حکمرانی سیستان گماشته شد، ولی یکسال بعد (۳۰۱هـ) سیستانیان با نصر بن احمد مخالفت کردند، و سیمجور از انجا بیرون رفت. در سنه ۳۱۴هـ چون امیر نصر بن احمد ری را فتح کرد، حکومت آنرا به سیمجور داد، و او از لشکر کشان و دلاوران عصر خود بود، که در سنه ۳۱۶هـ با ابوالحسن بن ناصر اطروش هم در حواشی خراسان جنگیده است.

۲- ابوعلی ابراهیم بن سیمجور پس از پدر خویش حاکم مرو و هرات و نیشاپور و قهستان بود (۳۳۳-۳۳۵هـ) و نوح بن نصر او را بعد از عزل ابوعلی احمد چغانی به حکمرانی خراسان گماشت، و مدتی هم والی گرگان بود، و فاتهش در ۳۳۶هـ بود.

۳- ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور: بعد از مرگ پدر سپهسالاری خراسان. و لقب ناصرالدوله داشت، و در سنه ۳۵۶هـ با لشکری به تسخیر ری گماشته شد، و در ذیحجه ۳۷۸هـ بمرد.

۴- ابوعلی محمد مظفر بن محمد بن ابراهیم، بعد از وفات پدر جانشین او شد و حاجب الباب و مدتی در حیات پدر حاکم هرات بود، ولی بعد از آن فر نفر ماوسپه سالار خراسان در نیشاپور مقرر گردید. اوسکه هم زده و دعوی استقلال میکرد، تا که با فایق حکمران بلخ متحد گردیده و بر ضد امیر نوح سامانی بغاوت کردند، ولی امیر سبکتگین و پسرش محمود با ایشان جنگیدند، و در روز ۱۵ رمضان ۳۸۴هـ در طوس آنها را شکست دادند، ابوعلی به خوارزم گریخت و در انجا در غره رمضان ۳۸۶هـ گرفتار شد، و عاقبت او را به سبکتگین دادند، و در قلعه گردیز محبوس بود تا در ۳۸۸هـ بمرد.

۵- ابوالقاسم علی بن محمد بن ابراهیم: والی هرات بود، و در سنه ۳۸۶هـ به نیشاپور افتاد، و به سلك رجال دربار سبکتگین پیوست، و حکمرانی قهستان یافت. و بعد از دیدن نشیب و فراز به منتصر سامانی

پیوست (۳۹۱ هـ) و در سرخس بانصر بن سیکتگین جنگ کرد و گرفتار شد، و او را بغزنه فرستادند.

۶- ابوالحسن بن ابوعلی سیمجوری : چون در سنه ۳۸۵ هـ بد رش مغلوب شد، او به ری رفت ولی در نیشاپور بدست امیر محمود گرفتار آمد، و بغزنه فرستاده شد، و در قلعه گردیز محبوس بود.

۷- ابوسهل بن ابوالقاسم علی بن محمد : در حدود ۳۸۸ هـ زندگی داشت.

رجال معروف این خاندان در حوادث عهد سامانی و اوایل غزنوی خراسان سهم بزرگی دارند، و مدتها با استقلال و قوت تمام حکم رانده اند، و گاهی بعنوان پادشاه سکه نیز زده اند، چنانچه سکه ابوالحسن محمد ناصر الدوله که از ۳۷۲ هـ تا ۳۷۷ هـ حکم رانده موجود است، و یک دختر او در خیالت نوح بن منصور پادشاه سامانی بود. همچنین ابوعلی محمد مظفر ملقب به عماد الدوله (۳۷۷-۳۸۷ هـ) نیز سکه زده و استقلال داشته است.

(نسب نامه نمبر ۴۸ دیده شود)

ماخذ:
الکامل - تاریخ یمنی - طبقات ناصری - نامهای ایرانی - ترکستان
بارتولد - معجم زامبا ور ۳۱۰

در ذکر سامانیان خواندید که بسال (۳۴۹ هـ ۹۶۰ م) از دربار عبدالملک اول سامانی امیر حاجب الپتگین بسپه سالاری خراسان گماشته شده بود ولی بعد از مرگ عبدالملک الپتگین از منصور بن نوح سامانی سر برداشت و بغزنه و زابلستان افتاد (۳۵۰ هـ) درینوقت حکمران حدود غزنه شخصی بود از خاندان لویک که ذکر ایشان در اوایل کتاب گذشت. و شاید از بقایای امرای کوشانو هپتالی افغانستان باشند، زیرا خود الپتگین و جانشینان او که آخر نامهای آنها کلمه (تگین) دارد، نیز منسوب به خانواده سلطنتی تگین شاهی از عنصر مخلوط ترکی افغانی اند. که در حدود (۷۶۰ ع) بشهادت سیاح چینی و کونگ Wou-Kong بر حصص شرقی افغانستان و بجنوب هندوکش حکمرانی داشتند، و شهر تگین آباد بنام شان تا عصر اخلاف محمود هم بطرف شمال غرب قندهار کنونی کاین بود، و مسکوکات آنها مربوط اوایل عصر اسلامی در حدود هندوکش پیدا میشود.

بهر حال الپتگین غزنه را از لویک (انوک) بدست آورد (۳۵۱ هـ) و تا مرگ خود مدت یکسال بر غزنی و زابلستان حکم راند، و بسال (۳۵۲ هـ) در غزنی درگذشت، و اسحاق فرزند وی بجایش نشست درینوقت باز امیر لویک بغرض تسخیر غزنه آمد، اسحاق به بخارا نزد منصور بن نوح شتافت، و از او امداد خواست و غزنه را واپس تصرف کرد، و بعد از سه سال حکمرانی بسال (۳۵۵ هـ - ۹۶۵ ع) درگذشت. بعد از او یکی از همراهان الپتگین که مردی متقی و مبارز و عادل و نامش بلکا تگین (باحتمال غالب منسوب بهمان تگین شاهان افغانی) بود بجایش نشست و یده سال در غزنه امارت کرد و در حدود (۳۵۹ هـ) بغزنه سکه زد، و در حدود (۳۶۵ هـ) در محاصره گردیز درگذشت، و امیر پیری تگین که مردی مفسد و از همراهان الپتگین بود، بر غزنه مستولی گشت، مردم از و رنجیده لویک امیر دودمان قدیم غزنه و گردیز را خواستند، لویک بممد پسر کابلشاه در حدود چرخ (لوگر جنوبی کابل) حمله آورد، ولی امیر سبکتگین (داماد و همراه الپتگین) آنها را بشکست و ده بیل گرفت، و بغزنه آمد، چون مردم از ستم پیریتگین بستوه آمده بودند، باتفاق امیر

سبکتگین ولد جوق قرا بجکم بن قرا ارسلان (غالباً منسوب به تگین شاهیان) رابه امارت غزنه قبول کردند (۲۷ شعبان ۳۶۶ هـ - ۹۷۶ ع) امیر سبکتگین مردی نومسلم کافی ودلاور بود، وی بقول سیاست نامه نظام الملک و حمدالله در تاریخ گزیده دختر یکی از روسای زاول را خواست، و چون داماد افغانان شد، تمام افغانان در لشکر او میجنگیدند، او بست و قصد ار (خضدار کنونی جنوب کلات بلوچستان) وزمیندا ور وبامیان و طخارستان وغور و زابلستان و کابل را که در دست گماشتگان قرا تگین نامی بود تسخیر کرد، و در پروان شمالی کابل سکه زد. چنانچه در احوال لودیان گفتیم با جیپاله کابل شاه و پهنند برکنار در یای کابل در لغمان پیکار کرده و صد هزار لشکر او را بشکست و لغمان را تاپشاور گرفت، و دین اسلام را ب مردم این ناحیت ها تبلیغ کرد (۲۸۱ هـ - ۹۹۱ م) درین جنگ ها غنائم زیاد بدست سبکتگین افتاد، و خیلی قوی شد، و بقول عتبی و ابن اثیر افغانه و خلج (غلجی های امروزه) بعد از آن مطیع او شدند. دیگر از کارهای مهم سبکتگین چنانچه در احوال نوح دوم سامانی گفتیم امداد سبکتگین و پسرش محمود است در جنگ هرات (۳۸۴ هـ - ۹۹۴ م) که در نتیجه آن مخالفان دربار سامانی از پادر آمدند، این امیر نا مدار و عادل و شجاع و صادق بعد از ۲۱ سال حکمرانی ب عمر ۶۶ همتا لکی درسنه (۳۸۷ هـ) در دربه مد رموی بین بلخ و بامیان در گذشت، و بغزنی دفن شد، در حالیکه مملکتی را از دریای آمو تا قصدار (بلوچستان) و از دریای سند تا نساپور و سیستان در تحت مرکزیت غزنی تشکیل کرده بود، و دودمانهای بومی حکمرانان محلی مانند اخلاف صفاریان در سیستان و امرای آل فریغون در گوزگانان و پادشاهان لودی ملتان در شرق مملکت سیادت او را تسلیم کرده بودند.

بعد از مرگ امیر سبکتگین از جمله شش پسرش اسمعیل بغزنی آمده و جانشین او شد، ولی چون کفایتی نداشت شورشیان سر برداشتند و برادر بزرگش امیر محمود که به نساپور حکمران خراسان بود در همین سال (۳۸۷ هـ) از خراسان لشکر کشید، و به درغزنین با برادر جنگ کرد، چون مادر محمود زاولی بود، و فردوسی هم او را زابلی گفته (خجسته درکه محمود زابلی دریاست) پس بامداد مردم زابل، اسمعیل و لشکرش راهزیمت داد، و اسمعیل بعد از هفت ماه شاهی ب زندان درگذشت. محمود پس از تصفیة غزنه روی ببلخ نهاد و در همین سال افغانستان شمالی را تسخیر کرد و در بلخ بر تخت شاهی جلوس نمود و بمر و پیش رفت تا بالشکر عبدالملک بن نوح حرب کند، ولی عاقبت صلح افتاد، و

محمود به شاهی خراسان از تخارستان تا بلخ و هرات از دربار سا مانی شناخته شد (۳۸۸ هـ ۹۹۸ع) و وقتی که از مرو به بلخ بازگشت، از طرف القادر بالله خلیفه بغداد عهد و لواء خلعت بر رسید، و رسم آشاهی او بر خراسان بالقاب «یمین الدوله و امین المله ولی امیر المومنین» تصدیق گردید (ذیقعه ۳۸۹ هـ - ۹۹۸م) امیر محمود در مسکوکات به القاب نظام الدین و ملک الممالک و ملک الملوک نیز یاد شده و فردوسی او را شاه و العتبی احياناً سلطان می نویسد. مورخین دیگر دوره غزنوی مانند بیهقی و کردیزی «امیر» گویند. امام نظام الملک در سیاست نامه و ابن اثیر در الکامل و منبهاج سراج در طبقات ناصری گفته اند: که محمود دفعه اول به لقب «سلطان» ملقب گردید. و بقول مؤلف مجمل التواریخ و القصص (طبع تهران) محمود این لقب را از قول امیر خلف صفاری گرفت، و وقتی که خلف گفت محمود سلطان است از آن پس محمود باین لقب مشهور شد (ص ۴۰۶).

در حالیکه این لقب بر مسکوکات وی و اخلاف او موجود نیست و دفعه اول بر سکه ابراهیم غزنوی که بسال (۴۵۱ هـ - ۱۰۵۹ م) بر تخت نشست ضرب شده است. اما کتیبه مزار سلطان محمود در غزنی که بخط قدیم نزدیک بکوفی باقی مانده و مقارن ایام وفاتش نوشته شده او را «الامیر الاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتگین» میگوید و این سند محکم قدیمتر است.

سلطان محمود بسال (۳۸۹ هـ) بکتو زون و فایق خاصه امرای منصور و عبدالملک سامانی را با المنتصر شهزاده آخرین سامانی چنانچه گذشت مغلوب کرد، و در بقیه عمر خود بین سنوات (۳۹۲ - ۴۱۶ هـ) هفده بار بر هند هجوم کلی یا جزوی برد، و از ۳۹۰ تا ۳۹۲ هـ به ولایت و پهنه (هونیه) خالیه کنار اٹک و لغمان و پشاور باجیباله در آویخته پشاور را فتح کرد، و بلقب «غازی» مشهور شد. در (۳۹۲ هـ ۱۰۰۲ م) خلف بن احمد صفاری را بشر حیکه در احوال صفاریان گذشت بگرفت، و سیستان را به قبیجی حاجب و کد خدای بوعلی شاد سپرد، ولی بوبکر عبدالله که نبیره دختری خلف بود و بوالحسن حاجب بر آنها شوریدند تا سلطان بسال (۳۹۴ هـ) بسیستان باز آمد، و آن شورش را فرو نشانند.

بسال (۳۹۶ هـ - ۱۰۰۵ م) از رود سند بگذشت و بشر حیکه در مبحث لودیان گفته شد ملتانرا تسخیر کرد و در (۳۹۷ هـ ۱۰۰۶ م) ایلک خان ترکستان را که بر بلخ و هرات تا نساپور قبضه کرده بود شکست داد و در (۳۹۹ هـ ۱۰۰۸ م) راجگان هند را بااننده پاله در و پهنه بشکست

وبین (۴۰۲ - ۴۰۳ هـ) در پنجاب و کشمیر فتوحات کرد و به (۴۰۳ = ۱۰۱۲ م) غرجستان (شمال غور) را نیز گرفت و بقول بیهقی بسال (۴۰۵ هـ = ۱۰۱۴ع) از راه بست بر غور حمله کرد، و امیر محمد سوری حکمران غور باده هزار لشکر در قلعه آهنگران محصور و اسیر شد. و در حدود (۴۰۷ هـ ۱۰۱۶ م) حملاتی بر پنجاب و کشمیر کرد، و یکسال بعد مردم خوارزم بر ما مون خوارزمشاه (شوی خواهر سلطان محمود) شوریده و او را بکشتند، ولی محمود خوارزم را فتح کرده و التو نتاش را در آنجا نصب کرد (۴۰۸ هـ) در سنه (۴۰۹ - ۴۱۰ هـ) در هند قنوج و سواحل گنگ و راباغنائیم و اسرای زیاد گرفته با سه میلیون درهم به غزنه آمد. و بقول ابن اثیر در راه با افغانان در آویخت زیرا همواره در راه

هند و غزنه پیش روی او را میگر فتند به (۴۱۱ هـ ۱۰۲۰ م) فتح غور و به (۴۱۲ هـ) محاصره حصار لوه ر کوت کشمیر و به (۴۱۳ هـ) فتح قلاع گوالیار و کالنجر و در (۴۱۴ هـ) فتوح جبال سلیمان و افغانان تکمیل شد، و در سال (۴۱۵ - ۴۱۶ هـ) بماوراء النهر رفت و امرای بلخ و سواحل آمو به را متقاعد کرده با قدرخان کاشغری معاهده بست، و چهار هزار خانواده سلجوقیان را بخراسان آورد، در (۴۱۶ هـ) محمود بر سومنات کاتیا و راجنوبی هند یورش برد، و معبد معروف آنرا تخریب کرد و غنائیم زیادی بدست آورد و گجرات را نیز فتح نمود. آخرین هجوم محمود بسال (۴۱۸ هـ ۱۰۲۷ م) بر ای تاد یب طوایف جت بمولتان صورت گرفت و در ایام عمر خود موفق شد که شاهنشاهی بزرگی را از اصفهان و عراق و همدان و طبرستان گرفته، شرقاً تا سواحل گنگا و شمالاً تا سیر دریا و خوارزم و جنوباً تا سواحل بلوچستان و کاتیاوار تاسیس نمود. و فرزندش مسعود را باصفهان بنشانند. (۴۲۰ هـ - ۱۰۲۹ م) و این مملکت بزرگ را از گنگا تا سواحل دجله و فرات در تحت مرکزیت غزنه در آورد، و امپراطوری عظیمی را در آسیا تشکیل داد. وی در غزنه - پروان - نساپور - هرات - جوزجان - بلخ - ولوالج (تخارستان) و در لاهور (بنام محمود پور) و غیره بلاد کشور سکه زد، و در بارش همواره مجمع شعرای بزرگ دری مانند فردوسی - فرخی - منوچهری - عنصری و علمایی مانند البیرونی و ابن سینا و ثعالبی و خمار و العتبی و غیره بود، وی پادشاهی بود بزرگ و با کفایت و دلیر و بخشاینده و بامور جهانداری آگاه که بقول العتبی لشکر بزرگی را مرکب از عناصر ترکی و افغانی و تاجیک و هندو و خلجی (غلجی) که بگفته اصطخری و یاقوت در خراسان و سیستان تا کابل میزیستند) تشکیل داد، و طوایف افغانی را در کوهسار غور و

و ابن اثیر فرق معتزله و باطنیه و جهمیه و مشبیه و روافض را نکال کرد، و کتب آنان را بسوخت. وی بقول ابن خلکان هر سال غزوی رادرهند بر خود فرض گردانیده بود، و مذهباً شافعی بود، و ابن خلکان به نقل از کتاب مغیث الخلق فی اختیار الاحق اثر امام الحرمین عبدالملک جوینی (معاصر سلطان) گوید که محمود بر مذهب امام ابوحنیفه بودی و به احادیث و لمعی تمام داشتی، همواره آنرا از مشایخ بزرگ شنیدی، ولی در اثر تلقین قفال مروزی فقیه معروف شافعی به مذهب امام شافعی گروید.

خلاصه سلطان محمود پادشاه سرسخت و دلاور که بقول ابن اثیر وی خوب و رنگی ملیح و چشمان کوچک و موی سرخ داشت و بگفته ابن خلکان در شب عاشورا سنه (۳۶۱ هـ) تولد شده بود بعد از تشکیل دولت بزرگی در قلب آسیا، بمرض سل گرفتار آمده و بعمر (۶۱) سالگی بعد از پادشاهی (۳۳) سال در پنجشنبه ۲۳ ربیع الآخر سال (۴۲۱ هـ ۱۰۳۰ م) از جهان رفت و در قصر فیروزی غزنه مدفون گشت. اکنون از قصر فیروزی در غزنی اثری نیست ولی تنها لوح سنگی مزار سلطان باقی مانده و بران بخط کوفی چنین نوشته اند:

«غفرانا من الله للامير الاجل السيد نظام الدين ابى القاسم محمود بن سبکتگین غفرله، توفي رحمة الله عليه ونور حفرة وبيض وجهه عشية يوم الخميس لسبع بقين من شهر ربيع الآخر سنة احدى وعشرين واربعمائة، گنبد کوچکی که امروز بر مزار سلطان آباد است در سال ۱۳۲۴ ق با مر امیر حبیب الله خان ساخته شده است. (عکس ۴۹-۵۰)

بعد از محمود پسرش محمد از گوزگانان آمده در غزنی بجایش نشست، و عم خود امیر یوسف بن سبکتگین را سپه سالار و خواجه ابوسهل احمد حمدوی را وزیر و علی قریب را حاجب بزرگ مقرر کرد، ولی بعد از (۵۰) روز ابوالنجم امیر ایاز ایماق و علی دایه از غزنی برآمدند تا پیش امیر مسعود فرزند بزرگ سلطان محمود، که حکمران ری و اصفهان بود روند، و او را از طرف مردم دعوت به آمدن غزنه نمایند. محمد سپه سالار لشکر هندوان سوند هرای را به تعقیب ایشان گماشت، ولی غلامان سرای سوند هرای را کشتند، و در نساپور پیش امیر مسعود رفتند، درینوقت خلیفه بغداد القادر بالله عهد و لوای امارت را بدریعه مرسل بن منصور بن افلح گردیزی بامیر مسعود فرستاد، و او را بقول دایرة المعارف اسلامی ناصر لدین الله و حافظ عبادالله و ظهیر خلیفة الله لقب داد، که ابن اثیر این لقب را سید الملوك و السلاطین نیز نوشته است، و بدینصورت

مسعود را رسماً پادشاه خراسان بشناخت.

امیر مسعود از هرات به بست آمد، و محمد از غزنه به تگین آباد (بین ارغنداب و هلمند) لشکر آورد، ولی بعد از (۷) ماه پادشاهی امیر یوسف و علی قریب او را در تگین آباد گرفته و کور کردند، و امیر مسعود را بجای او بنشاندند (شوال ۴۲۱ هـ) سلطان مسعود خواجه احمد بن حسن میبندی (متوفی ۴۲۴ هـ) را از زندان هند برآورد و وزیر خویش گردانید، و حسن میکالی (وزیر معروف بامیر حسنک) را به تهمت قرمطی بودن در بلخ بردار کشید، و از احمد ینالتگین خازن محمود مالی عظیم بستند و بهندش فرستاد، و در سنه (۴۲۲ هـ) بر کرمان و مکران تصرف کرد، و بسال (۴۲۳ هـ = ۱۰۳۱ م) به هرات رفته و سپه سالار عبدوس را بدفع فساد ترکمانان خراسان مقرر داشت، و در (۴۲۴ هـ) بر سر سستی کشمیر لشکر کشید، و در (۴۲۵ هـ = ۱۰۳۳ م) بر آمل و ساری و طبرستان غلبه جست، و امیر بکتغزی را با سپاه زیاد بدفع ترکمانان صحاری شما لی خراسان فرستاد، ولی ناکام برگشت و بسال (۴۲۶ هـ = ۱۰۳۴ م) لشکری را بقیادت تلک بن جهلن سپه سالار هندو بمقابل احمد ینالتگین که در هند وستان شورش کرده بود ارسال داشت، احمد هزیمت کرد و به منصوره گریخت و در آب سند غرق شد (۴۲۷ = ۱۰۳۵ م) و در همین سال برهانسی و دیگر قلاع هند هجوم برد، بعد از فتوحات فرزند خود امیر مجدود را در لاهور حکمران ماند و تا (۴۲۸ هـ ۱۰۳۶ م) بغزنه برگشت چون همواره ترکمانان سلجوقی در خراسان فتنه برپا میکردند، بنابراین در همین سال از راه بلخ به ماوراء النهر روی نهاد، ولی داؤد ترکمان بر بلخ تاخت، و چون امیر مسعود پس به بلخ آمد، داود به مرو پس نشست، و مسعود علی قندزی را از گوزگانان در (۴۲۹ هـ) برانداخت و برخی از سلجوقیان را بدادن چراگاه راضی ساخت و بابرخی در صفحات شمالی خراسان (۴۳۰ هـ) پیکار کرد، و تا سال (۴۳۱ هـ = ۱۰۳۹ م) از راه هرات و غور بغزنه آمد، و سپه سالار علی دایه و سپاهی حاجب بزرگ و بکتغزی حاجب را که درین جنگها بیفرمانی کرده بودند مصادره و در هند موقوف کرد. درینوقت طغرل و چغری بیگ فرزندان میکائیل سلجوقی بر خراسان تا نساپور و هرات و بلخ و سیستان تصرف کردند و مسعود را در جنگ دندا نقان بین مرو و سمرخس بشکستند، و آخرین سکه ای که مسعود در نساپور زد بسال (۴۳۱ هـ) بود، که بعد از آن بسال ۴۳۳ هـ طغرل سلجوقی دران شهر سکه زده است.

امیر مسعود چون اوضاع مملکت را متسوس دید، فرزند خود مودود را
در غزنه گذاشته خودش باخزاین محمودی و لشکر و برادر کور خود محمد
روی به هندوستان نهاد، و در هاریکله (شرقی حسن ابدال کنونی) لشکریان
بر او شوریدند، و امیر محمد کور را پیداشاهی برداشتند، و مسعود رادر
قلعه گیری (گهبری) زندانی و بذریعه طاهر بن محمد قتل کردند (۱۱ جمادی
الاولی ۴۳۲هـ = ۱۰۴۰م) درینوقت امیر مودود در غزنه بر تخت نشسته و
با لشکر خود روی به هندوستان نهاد، و در ننگرهار در موقع دنپور (نزدیک
جلال آباد کنونی = آدینه پور بابری) با لشکر عم خود محمد در او یخت و
کشندگان پدر خود را از ترک و تاجیک بکشت، و محمد را با پسرش
طاهر گرفته و بقتل رسانید، (۴۳۲هـ) و درانجا شهری بنام «فتح آباد» بنا
نهاد، که تاکنون بهمین نام باقی مانده است.

سلطان مودود با ترکان سلجوقی که نفوذ روز افزون شان در ماوراء
النهر و خراسان بسط می شد، در طرح روابط دوستانه کوشیده و دختر
چغری بیگ را ازدواج کرد، ولی با وجود آن از شر آنها مصئون نماند،
و بدین سبب غزنویان از خراسان بر مستملکات هندی خود اعتماد کردند،
و این کار اولاً در مسکوکن مودود دیده میشود که پیکر گاو سیوا Siva
را با کتیبه سری سمنته دیوه Sri Samanta Diva بر سکه خود نقش
کرد، که مأخوذ است از مسکوکات کابل شاهان و یهند. مودود بعد از
پادشاهی ۹ ساله بعمر ۳۹ سالگی بسال (۴۴۱هـ = ۱۰۴۹م) از جهان
رفت و مدت دو ماه سلطنت غزنی بنام مسعود دوم بن امیر مودود و عمش
علی بن مسعود اول بود، تا که عبدالرشید بن سلطان محمود بر آنها غالب
گردیده و در همان (۴۴۱هـ) بر تخت غزنه نشست. ولی داؤد سلجوقی
که حکمدار خراسان بود از راه سیستان بر بست و زمیند اور تاخت را
پسرش الپ ارسلان از طرف طخارستان بر غزنه پیش آمد، سالار لشکر
عبدالرشید که طغرل نام داشت و یکی از بستگان سلطان محمود
بود، الپ ارسلان رادر پوره خمار (شاید کهنه خمار کنونی میدان) بشکست
و نیز در بست داؤد را هزیمت داده، و در سیستان پیغوم داؤد را نیز بشکست
داد، و متعاقباً بغزنه آمده عبدالرشید را با برخی از شهزادگان آل محمود
بکشت (حدود ۴۴۳هـ = ۱۰۵۰هـ) ولی مردم غزنه بر طغرل شوریدند و
نوشنگین نامی او را بکشت، و سلطان فرخزاد بن مسعود بن محمود را
بر تخت غزنه نشانند (۴۴۴هـ) وی مالیات سنگین را از دوش مردم
زابلستان برداشت لهذا در بین مردم محبوب گردید، فرخزاد اداره مملکت

رابه خرین حاجب بزرگ سپرد، و این حاجب لشکر بزرگی را بمقابله
سلجوقیان بخراسان فرستاد، و بقول ابن اثیر در بسی از جنگها فاتح
آمد. ولی برخی از مخالفین فرخزاد دسیسه ساختند، تا او را در حمام
بکشند، مگر دسسه (۴۵۰هـ) بمدد یاران خویش ازین مهلکه رست، و
بعد از (۷) سال سلطنت در صفر (۴۵۱هـ) در گذشت و برادرش ابراهیم
بن مسعود بسطنت رسید، وی با داؤد سلجوقی والپ ارسلان صلح کرد،
و حصص شرقی افغانستان تا لاهور در دست وی ماند، و چند بار یهند
لشکر کشید، و قلاع خیر آباد و ایمن آباد و مساجد و مدارس و قصورزیادی
بنا کرد و (۴۲) سال به آرامی و راحت حکمرانند، و بسال (۴۹۲هـ = ۱۰۹۸م)
بعمر ۶۰ سالگی درگذشت، و پسرش علاءالدین مسعود سوم بجایش نشست
و امیر عضدالدوله را امارت هند داد، و چون مهد عراق خواهر سلطان
سنجر در حبالت او بود لهذا با سلجوقیان صلح و دوستی داشت، و بنا بران
بفتوحات هند توجه کرد، تا که طغتاگین سپه سالارش در هندوستان از
آب گنگ هم عبور کرد.

سلطان ابراهیم در حدود (۵۰۹هـ = ۱۱۱۵م) وفات کرد و فرزندش
ارسلان شاه در غزنه بر تخت سلطنت نشست، و شیرزاد برادر خود را
کشته و مادراندر خود که خواهر سلطان سنجر کبیر بود توهین کرد
لهذا بهرامشاه برادر دیگرش از پیش وی بدربار سنجر گریخت، سنجر
بهرامشاه را امداد کرد، تا در غزنه ارسلان شاه را بشکست و بطرف
هندوستان او را مجبور به گریختن کرد، تا که بسال (۵۱۱هـ = ۱۱۱۷م)
درانجا بمرد، و بجایش بهرامشاه در حمایت سنجر سلجوقی
بر تخت نشست. و نام سلطان سنجر را بر سکه خود بزد، وی
بر هندوستان لشکر کشید، و محمد باهلیم را باده پسر در ملتان به
(۵۱۲هـ = ۱۱۱۸م) از بین برده و قلعه ناگور را در سواک بنا کرد.

وقتیکه بغزنه آمد او را با سلطان علاءالدین جهانسوز غوری مضاف
افتاد، و فرزندش دولت شاه دران جنگ کشته شد، و خود بهرامشاه به
هندوستان عقب نشست و غزنه بدست غوریان افتاد. چون غوریان باز
گشتند، وی بغزنه آمد و بسال (۵۵۲هـ = ۱۱۵۷م) درگذشت، و بعد از
خسرو شاه بن بهرامشاه (۵۵۲-۵۵۷هـ) و خسرو ملک بن خسرو شاه
(۵۵۷هـ = ۵۸۳هـ) در غزنه و لاهور بر تخت نشستند، ولی خسرو از دست
غزان شکست خورده و بر غزنه قابض شدند، و وی به لوهور افتاد، و باز